

اطلاعیه

علیه جنگ و دیکتاتوری،
برای صلح و دموکراسی!

صفحه ۳

جنگ یا صلح؟

جرج دبلیو بوش:

سیاست جنگ و دیگر هیچ!

عیسی صفا صفحه ۴

کلیدهای عراقی برای یک جنگ اعلام شده

دو نگرش آنتاگونیست برای عراق بعد از صدام حسین

ا یسام الخفاجی

برگردان: رضا اکرمی صفحه ۵

سیاست خارجی آمریکا و رابطه آن با عراق

گفتگوی "مارک توماس" با "توام چامسکی"

برگردان: مهرنوش کیان صفحه ۷

خانه های زنان

۲۲

مرضیه

۲۴

گام های متزلزل "چپ" اکثریت
احمد آزاد

۲۷

مروری بر مبارزات کارگران

علیه جنگ بوش در عراق و برای جهانی بدون جنگ و دیکتاتوری



در صفحه ۲

گزارش های بازرسان سازمان ملل در عراق، هر بار دلایل جدیدی برای اجتناب از برافروختن آتش جنگ دیگری در خاورمیانه و تحت عنوان خطر صدام حسین ارائه می کنند و امکان خلع سلاح دیکتاتور بغداد را بدون توسل به جنگ عملی می دانند، اما دولت بوش و متحدان اندک آن در میان دول جهان هر بار به نحو دیگری بر بهبود بودن امید به حل مسالمت آمیز مساله عراق تاکید نموده، ماشین جنگی خود را در آب های خلیج فارس مستقر می نمایند. حتی سازمان ملل را نیز تهدید می کنند که اگر به میل آن ها عمل نکند، بدون مصوبه شورای امنیت نیز حاضرند دست به جنگ در خاک عراق بزنند و این کشور را در تصرف خود در آورند. بوش و متحدان

عملکرد چهار ساله شوراهاى اسلامى شهر و روستا

پهنام صفحه ۱۰

سیاست های ضدکارگری رژیم ، نابودی زندگی کارگران و زحمتکشان را هدف مستقیم خود قرار داده است!

صفحه ۱۸

جایگاه یک پادشاه بی اختیار و تشریفاتی

در دموکراسی آینده ایران چیست؟

احمد آزاد صفحه ۲۰

گرامی باد ۱۹ بهمن، سی و دومین سالروز بنیانگذاری

جنبش فدائیان خلق ایران





علیه جنگ بوش در عراق و برای جهانی بدون جنگ و دیکتاتوری

از صفحه ۱

آن، برای آن که اقدام خود را موجه جلوه دهند، از ارائه اسناد غیر قابل کنترل تا سند سازی نیز پیش می روند و تونی بلر نزدیک ترین متحد دولت جنگی بوش، حتی رونویسی از یک پایان نامه دانشجویی را به عنوان سند مهم در مورد خطر تسلیحات عراق ارائه می دهد، تا مگر افکار عمومی کشورش را به آغاز جنگی متقاعد نماید که هدفی غیر از آن چه که اعلام شده است، دارد و درست همین واقعیت نیز پشت انواع و اقسام توجیحات و ادعاها استتار می شود. نه فقط بسیاری از دول، قبل از همه افکار عمومی مردم جهان مخالف برافروختن جنگی دیگر در خاورمیانه و اصولاً استفاده از بربریت حاکم بر هر جنگی برای حل معضلات بین المللی است. تا کنون میلیون ها نفر در اقصی نقاط جهان بر امکان اجتناب از جنگ در عراق و علیه نقشه های جنگی دولت آمریکا به خیابان ها رفته اند. از خود آمریکا تا استرالیا و اروپا و هند و آفریقای جنوبی بشریت متمدن بر استفاده از ابزار های متمدنانه در حل مسائل بین المللی تاکید نموده اند و خونریزی و تحمیل آوارگی بر میلیون ها انسان را در هر گوشه ای از جهان تحت عنوان رفع خطر یک دیکتاتور محکوم دانسته اند.

اما دولت بوش گوش شنوایی برای این فریاد های "نه" علیه جنگ ندارد. این دولت با توسل به عقب مانده ترین استدلال ها مثل استدلال جنگ خیر علیه شر، به تقویت نیروی نظامی خود در حول و حوش عراق مشغول است و از چنین موضعی نیز خود را محق می داند که

بدون توجه به خواست جامعه بین المللی، یک جانبه همه دستاورد های حقوق بین الملل بعد از بنیان سازمان ملل را زیر پا نهاده، اراده خود را بر آن دیکته کند. پشت استدلال عوامفریبانه جنگ بین خیر و شر اما منافع دیگری نهفته است. هدف این جنگ قبل از هر چیزی، تسلط بر منابع انرژی منطقه خاورمیانه و از طریق کنترل بر آن اعمال هژمونی بر اقتصاد جهانی است. آن چه هدف لشکرکشی در عراق است، صدام حسین نیست. صدام حسین دیگر رفتنی است و سال ها قبل هم باید که می رفت. مساله اصلی در این خیر و شر، تسلط یک جانبه ایالات متحده بر منابع نفتی عراق و تبدیل عراق به اسب تروائی برای بی ثبات نمودن بقیه منطقه، متناسب با نیاز های سیاست سلطه گرانه جدید دولت آمریکا است. از این نظر نیز تلاش برای اشغال عراق آغاز دور جدیدی از تجاوز به کشور های دیگر و زیر پا گذاشتن استقلال و حق حاکمیت ملی آن ها، در این گوشه از جهان است.

ما معتقدیم که سازمان ملل و جامعه جهانی با مقاومت در برابر فریاد "جنگ"، جنگ دولت بوش، و گسترش حوزه نظارت سازمان ملل، باید نه فقط خلع سلاح دیکتاتور که امکان ایجاد شرائط برای انتخاب آزادانه مردم عراق را فراهم نموده، به جای کشتار مردم در یک جنگ ناخواسته و آواره نمودن صد ها هزار نفر و تخریب خانه و کاشانه آن ها،

عرصه را بر دیکتاتور و همدستان او هرچه تنگ تر نماید و از حل بحران عراق به نفع مردم این کشور و از طرق سیاسی یک الگوی جدیدی برای برخورد جامعه بین المللی با حکومت های خودکامه در سراسر جهان ارائه دهد.

جهان ما، جهان بعد از جنگ جهانی دوم نیست که سرنوشت جهان را سال ها ژنرال ها در اختیار داشتند و کابوس های جنگ همواره در تمامی کره زمین بر سر مردم سایه افکنده بود. امروز جامعه بشری نیازمند بازگشت به آن روز های سیاه تدارک جنگ و خونریزی در هر شکل آن نیست. بشریت در این فاصله پیشرفت های بزرگی در ایجاد یک نظام حقوق بین المللی و در به رسمیت شناختن حقوق انسان ها پشت سر گذاشته است. تلاش برای بازگشت دادن جهان به حاکم نمودن زور بر سرنوشت جوامع مستقل، بدون توجه به خواست و اراده مردم این جوامع، عقب گردی است که نباید به هیچ قیمتی به آن تن داد.

ما با اعلام مخالفت با حضور نظامی گسترده آمریکا در منطقه و اعلام جنگ آن به عراق، از راه حل های سیاسی در حل بحران عراق و از برچیدن بساط دیکتاتوری ها در خاورمیانه دفاع می کنیم و خواستار خروج نیروهای نظامی آمریکا و متحدان آن از خلیج فارس هستیم.



های دیگر بود و در عمل تهدیدی بزرگ علیه دولت های این کشورها در پیوستن به سیاست ماجراجویانه آمریکا بود. تظاهرات ۱۴ فوریه و پیش از آن گزارشات بازرسان سازمان ملل در عراق، هر دو واقعیت هائی بودند که نشان دادند نه فقط سازمان ملل به حل مسالمت آمیز بحران عراق امیدوار است، بلکه مردم جهان خواستار حل این بحران از طرق سیاسی هستند.

جنبش صلح که قبل از وقوع جنگ شکل گرفته است و خود به عامل بازدارنده جنگ تبدیل می شود، نه آلوده به ضد آمریکانیسم است و نه تحت شعارهای ایدئولوژیک سازمان یافته است. این جنبش با تمام رنگارنگی آن از برندگان جوئز نوبل تا نویسندگان و هنرمندان، از کلیسا تا احزاب مترقی و از سازمان های اجتماعی تا اتحادیه های کارگری را در بر می گیرد و هیچ خواستی جز پاسداری از صلح و مخالفت با راه اندازی جنگ ندارد و روشن است که تا این جا و در طی همین چند ماه گذشته به یکی از عوامل مهم و تاثیر گذار در روند مسائل مربوط به عراق موثر بوده است و موضع تلاش برای ادامه راه حل های صلح آمیز را تقویت نموده است.



روز چهاردهم فوریه میلیون ها نفر در اقصی نقاط جهان به خیابان ها رفتند تا از بروز جنگی که دولت آمریکا با توسل به هر وسیله ای در صدد تحمیل آن به جامعه بین المللی است، جلوگیری نمایند. ابعاد این تظاهرات میلیونی نشاندهنده این واقعیت است که جامعه بین المللی نه فقط از خطرات یک جنگ و آثار مخرب آن بر زندگی انسان ها آگاه است، بلکه با هرگونه تصمیم گیری دولت ها برخلاف افکار عمومی ملت های خود مخالفت فعال می کند. ابعاد تظاهرات روز ۱۴ فوریه در کشور هائی که دول متحد دولت آمریکا در راه اندازی این جنگ مثل دولت بریتانیا، اسپانیا و ایتالیا بمراتب گسترده تر از کشور

اطلاعیه

علیه جنگ و دیکتاتوری، برای صلح و دموکراسی!

جهان در میان بهت و ناباوری به سوی یک جنگ هستی سوز در خاورمیانه پیش می رود. دولت آمریکا و رئیس جمهور آن علیرغم تاکیدات سازمان ملل بر ادامه روندهای سیاسی برای خلع سلاح دولت عراق و با وجود مخالفت افکار عمومی، همچنان بر طبل جنگ می کوبد و با تمام قوا سرگرم تدارک حمله نظامی و ایجاد کانون آتشی خانمان سوز دیگر در منطقه خاور میانه است. هدف این لشکر کشی تغییر رژیم صدام حسین به منظور اعمال سلطه فائقه بر منابع نفتی و فراتر از آن تغییر جغرافیایی سیاسی در این منطقه جهان حتی به بهای نقض آشکار منشور سازمان ملل متحد است.

مردم خاور میانه و عراق سال هاست که در میان آتش و دود جنگ زیسته اند و مصائب آنرا با گوشت و پوست خود حس کرده اند. و خواهان آرامش و صلح و آزادی هستند. گره بحران عراق به دست مردم آن کشور گشودنی است. جامعه بین المللی توان آن را دارد که با فشار به حکومت عراق به حاکم شدن مردم بر سرنوشت شان کمک کند و با پشتیبانی از حکومت برخاسته از اراده مردم، به حق انتخاب آنان احترام گذارد. به نظر ما تنها حکومتی قادر به پاسداری از صلح و آرامش در عراق است که برخاسته از اراده خود مردم عراق باشد.

ما همصدا با افکار عمومی مردم جهان و جنبش بین المللی برای صلح خواهان حل مساله عراق از طرق سیاسی و اجتناب از تحمیل جنگ دیگری بر مردم عراق و دیگر ملل منطقه هستیم. جنگی که مستقیماً در همسایگی ما و علیه منافع ملی مردم کشور ما در تدارک است. ما از همه ایرانیان صلح دوست و آزادیخواه دعوت می کنیم که همگام با تمام نیروهای مترقی در سراسر جهان، جنبش صلح را تقویت کنند. جنبشی که هر روز گسترده تر می شود و صدای آن در اقصی نقاط جهان می پیچد و طنین آن تاکنون نیز جنگ افروزان را در اجرای نقشه های شوم شان با مشکل مواجه ساخته است. با شرکت فعال در این جنبش به مقابله با جنگ برخیزیم.

زنده باد صلح - زنده باد آزادی

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۴ بهمن ۸۱

عملیات نظامی علیه عراق می تواند به یک پیروزی نظامی کوتاه مدت بیانجامد. اما جنگ با حوادث غیر منتظره روبروست. تلفات انسانی و نتایج غیر قابل پیش بینی. حتی در حالت پیروزی، ما فکر می کنیم که عواقب اقتصادی، تخریب محیط زیست، بیماری، اخلاقی، معنوی، سیاسی و حقوقی حمله علیه عراق نه تنها امنیت آمریکا را تضمین نخواهد کرد، بلکه به آن و نقش آمریکا در جهان آسیب خواهد رساند. (۱)

برندگان جایزه نوبل آمریکایی از همه کسانی که خود را در این چهارچوب می بینند، خواسته اند که این بیانیه را امضا کنند. آیا افکار عمومی جهانی قادر به جلوگیری از حمله ارتش آمریکا به عراق خواهد شد؟ طبق خبرگزاری روس Tass از منابع ارتش روسیه، آمریکا از تاریخ ۲۰ فوریه به بعد به عراق حمله خواهد کرد. به

نظر این خبرگزاری هنگامیکه تعداد سربازان آمریکا و متحدینش به صد و پنجاه هزار نفر برسد، حمله نظامی شروع خواهد شد. دولت آمریکا اعلام کرده است که در تاریخ ۵ فوریه اطلاعاتی مبنی بر رابطه



رژیم صدام با القاعده و وجود سلاحهای کشتار جمعی در اختیار سازمان ملل و جهانیان قرار خواهد داد. تا جائیکه به سلاحهای کشتار جمعی شیمیایی و بیولوژیک در عراق برمی گردد، آمریکائیاها به وجود آنها مطمئن هستند! چونکه خود آنها به عراق داده اند! در سالهای ۸۴ - ۱۹۸۳ را مسفد چندین بار با رهبران عراقی ملاقات کرده است و متعاقب همین ملاقاتها برای مقابله با ایران سلاحهای کشتار جمعی در اختیارات عراق قرار گرفته است. در مدارکی که عراق در اختیار سازمان ملل قرار داده، منابع آمریکایی سلاحهای شیمیایی ذکر شده است. (۲) بدون تردید حمایت ۸ کشور اروپایی از سیاست بوش و شکاف در اروپا مواضع جنگ طلبانه آمریکا را تقویت خواهد کرد. ماه فوریه آستان حوادث مهم و شاید تعیین کننده در جنگ و صلح باشد. افکار عمومی جهانی تا کنون توانسته ژرژ دبلیو بوش را دچار تردید و تزلزل کند و نقشه های جنگی را به تاخیر بیندازد. اگر افکار عمومی نتواند مانع شروع جنگ شود، می تواند مانع تداوم جنگ شده و باعث توقف آن شود.

۱ - اومانیتته ۳۱ ژانویه ۲۰۰۳ ص ۱۹

۲ - اومانیتته ۲۴ ژانویه ص ۲

جنگ یا صلح ؟

جرج دبلیو بوش: سیاست جنگ و دیگر هیچ!

عیسی صفا

هجدهم ژانویه افکار عمومی جهانی نقشه جنگی بوش را با تظاهرات وسیع در سراسر جهان و تو کردند! گستردگی و جهانی بودن تظاهرات، نشانگر ورود به مرحله نوینی از مقاومت افکار عمومی جهانی در مقابل بسیج نظامی دولت آمریکا بود. این جنگ بوی خون آغشته به نفت می دهد! افکار

عمومی جهانی و از جمله مردم آمریکا بیش از پیش به این مسئله آگاهی می یابند. تظاهرات پانصد هزار نفر در واشنگتن بسیار فراتر از جریانهای صلح طلب بود. شرکت و سخنرانی شخصیتهای نظیر Ramsey Clark وزیر سابق دادگستری، Jessica Lange هنرپیشه و شخصیتهای مذهبی چون Jesse Jackson نشانگر اعتراض اقشار متفاوت مردم آمریکا به جنگ طلبی دولت بوش بود.

دولت انگلستان متحد بی چون و چرای آمریکا، بیش از پیش با تظاهرات و مقاومت افکار عمومی این

کشور روبروست. دو سازمان عمده انگلستان به نام "اتحاد علیه جنگ" و "مبارزه برای خلع سلاح اتمی" سازمانگر این تظاهرات بودند و در تدارکات برای یک تظاهرات وسیع در تاریخ ۱۵ فوریه در لندن هستند. به مدت دو روز تظاهراتی در مقابل پادگان نظامی Nord Wood در نزدیکی لندن برگزار شد. این پادگان یکی از مراکز هسته ای که در تدارک جنگ علیه عراق شرکت دارد.

سایر کشورهای اروپایی، خاور میانه و آسیا صحنه تظاهرات وسیع ضد جنگ بود. در شهرهای مختلف فرانسه و بویژه در پاریس تظاهرات وسیعی علیه جنگ برگزار شد. شرکت ایرانیان در تظاهرات پاریس قابل توجه بود. از ابتکار جالب سازمان ما، شرکت فعالانه در تشکیل یک تجمع ضد جنگ در یکی از نواحی پاریس بود. این تجمع که از حزب کمونیست فرانسه، لیگ کمونیست انقلابی، Attac، جریانهای صلح طلب و ضد نژاد پرستی و اتحاد فدائیان خلق تشکیل شده، تا زمان تداوم و وقوع جنگ ادامه خواهد داشت. تظاهرات مشابهی در ۱۵ فوریه در سراسر جهان بر پا خواهد شد. در عین حال ابتکارات دیگر برای مقابله با یک جنگ خانمان برانداز بطور روزمره در سراسر جهان ادامه دارد. یکی از این ابتکارات بیانیه چهل و یک برنده جایزه نوبل آمریکایی هستند که اعلام می کنند:

کلیدهای عراقی برای یک جنگ اعلام شده

دو نگرش آنتاگونیست برای عراق بعد از صدام حسین

ایسام الخفاجی

(محقق و استاد در دانشگاه آمستردام)

بر گردان از رضا اکرمی

(" لو موند دیپلو ماتیگ " ژانویه ۲۰۰۳)

"مادر تمام آتلیه ها" نامیست که با کمی تمسخر به اجلاس ۳۲ نفره اپوزیسیون عراقی گرد آمده در ویلتن پارک در سپتامبر و اکتبر ۲۰۰۲ داده شد. از همان بدو ورود، بروشورهایی به شرکت کنندگان تقدیم شد که می توانستند مختصراً از سابقه ی تاریخی قصر کوچکی که در آن گرد آمده اند اطلاع حاصل کنند و تصویری داشته باشند از سمت و سوی پرنسیپها و اصول سیاستهای بعد از صدام حسین. به سختی می توان بر سنبلیک بودن محل اجلاس توجه نکرد. چراکه ویلین پارک همان جایبست که نمایندگان آلمان و انگلیس، پس از شکست نازیها، بمنظور تعیین نظام دموکراتیک جایگزین، تشکیل جلسه دادند و جالب اینکه، اولین گروه شرکت کننده در این مذاکرات، زندانیان جنگ بودند ...

رسماً "مادر تمام آتلیه ها" محلی است جهت تدوین پرنسیپهای دموکراتیک، و چیزی نیست جز حدود ۱۸ گروه کار شناس و سیاستمدار عراقی که می بایست در این گردهمایی و در زیر چماق وزارت خارجه آمریکا، چشم انداز عراق پس از صدام حسین راترسیم نمایند، آنهم در تمام زمینه ها: ساختار دولت انتقالی، مسئله نفت و اقتصاد و نقش رسانه ها و انجمنها.

خارج از ابعاد تکنیکی موضوع مورد بحث و علیرغم مصاحبه های مطبوعاتی، پیرامون توضیح ضرورت گفتگوهای متدنه در میان عراقیها با منافع و نقطه نظرات بسیار گوناگون، نفس سازماندهی چنین دیداری خود به اندازه کافی گویای مشکلات دولت آمریکا در رسیدن به یک آلترناتیو در عراق می باشد و گواه دیگری بر اختلافات بارز در دستگاه اداری دولت آمریکا. اختلافاتی که وزارت خارجه و سازمان سیا در یک سوی آن و نئو محافظه کاران در وزارت دفاع و کنگره در سوی دیگر آن قرار دارند.

این اختلافات که به نظر میرسد تا حد گمردن مراقب در دستگاه اداری رقیب پیش رفته است اساساً به دو نگرشی مربوط میشود که می بایست رهبران و سیستم سیاسی عراق پس از صدام حسین و همچنین امکانات و نیازهایی که استقرار نظم را مهیا میسازد مورد پشتیبانی قرار دهد. که البته این نیز برای استراتژی آینده آمریکا در خاور میانه نقش حیاتی خواهد داشت.

در قدیم این درگیری زیر همین ریاست پایه ریزی شد. وزارت خارجه و سازمان سیا "کپوترها" موضعی واقعگرایانه گرفتند. که به موجب آن می بایست تغییر در عراق تا بدانجا دنبال شود که

نظم بهم ریخته توسط صدام حسین در منطقه به یک ثبات برسد. و در سوی دیگر وزارت دفاع بود که با پشتیبانی گروهی از متنفذین کنگره، معاون ریاست جمهور و شورای امنیت ملی "بازها" موضعی کاملاً ایدئولوژیک اتخاذ کردند. از دید آنها تغییرات در عراق می بایست آغاز گر "موجی دموکراتیک" در منطقه و عاملی جهت دامن زدن به دگر گونیهای لیبرالی و آمریکا گرایانه در کشورهای همسایه گردد.

ریشه درگیری به سالهای ۱۹۸۰ بر می گردد. زمانی که بخش صاحب نفوذی در دستگاه اداری ریگان و بوش پدر با پشتیبانی ارتشی از "محققین"، تبلیغات چپها، دلالان و تجار و سیاستمداران تلاشهای بسیاری به کار بردند و پولهای بسیاری خرج کردند تا روابط نزدیکی با دیکتاتورهای ناسیونالیست منطقه، بویژه همین آقای صدام حسین، به منظور مبارزه با بنیاد گرائی و اطمینان بخشی به تامین منظم نیازهای نفتی غرب بر قرار نمایند.

این منطق تا پایان جنگ ایران و عراق (۱۹۸۸) پابرجا می ماند. حتی زمانی که دیگر تهدیدات پرزیدنت صدام حسین منافع آمریکا را مستقیماً نشانه گرفته است.

به هنگام جنگ دوم خلیج و زمانی که عراق در این جنگ شکست می خورد و در جنوب این کشور شورشهایی بر انگیزته می شود (در بهار ۱۹۹۱)، جرج بوش پدر از مردم می خواهد تا "امور خود را بدست گیرند". در این میان وکلایی که پیوندهایی با بغداد داشتند نقش مهمی در باز داشتن دولت آمریکا از دامن زدن به چنین روندی بازی می کنند. آنها نه تنها موفق میشوند تا دولت بوش را از پشتیبانی از چنین انتفاضه ای باز دارند بلکه به آنها متذکر میشوند که در شرایط اشغال یک ششم از خاک عراق توسط نیروهای موثلف و حضور تا بن دندان مسلح آنها، نیروهای صدام حسین حدود ۶۰۰۰۰ نفر را به قتل رسانده اند و اگر چنین شورشهایی تداوم یابد میتواند نتایج وخیمی بدنبال داشته باشد. بنا بر ارزیابی آنها منافع آمریکا در گرو آنچنان تغییرات حد اقلی خواهد بود که ضمن حذف دیکتاتور و اطرافیان وی، به اساس رژیم لطمه نزنند.

طی دهه اخیر هر یک از این دو نگرش در میان عراقیها شرکای خود را یافته اند. "واقعگرایان" روی "جنبش تفاهم ملی" که متشکل از بعثیهای سابق و عمدتاً به کودتائی محدود می اندیشند، حساب باز کرده اند و ایدئولوکهای نئو محافظه کار بر "کنگره ملی عراق"، سازمانی که آشکارا و با صدائی بلند از مواضع لیبرالی و غرب گرایانه جانبداری میکند.

واضح است که این جنبش مثل بسیاری از افراد و گروه های کم اهمیت تر اپوزیسیون عراق، نه ما موران ساده امیال آمریکا در این کشور، بلکه ترکیب هر یک از آنها بازتاب تغییرات عمیقی است که در جامعه عراق تحت حاکمیت حزب بعث صورت گرفته است. در حالیکه "کنگره ملی عراق" عمدتاً شامل عناصریست که در رژیم پیشین (سلطنتی) دارای موقعیت اقتصادی - اجتماعی و حتی سیاسی بوده اند، "جنبش تفاهم ملی"، اساساً در میان کسانی عضو می گیرد که در جمهوری و بویژه حاکمیت بعثیها رشد یافته اند. اگر اولیها با رهبران فعلی حاکم بر عراق هیچ وجه مشترک و غرابتی ندارند، دومیها (ای. ن. ا.) علیرغم ترک کامل حزب بعث، هنوز از آنچنان جای پائی بر خوردارند که بتواند به بازگشت آنها در قدرت یاری رساند.

نفتی خود منشأ تقویت دولت قدر قدرت و تغذیه مجدد حاکمان فاسد است.

از سوی دیگر افزایش تولیدی در این سطح به معنی سقوط شدید قیمت نفت در بازار و آسیب جدی به کشورهای صادر کننده این فراورده خواهد بود. که در میان آنها (اوپک) عراق تنها کشوریست که به آبهای آزاد راه ندارد. راه آبی عراق از خلیج فارس هم در زیر تیر رس کشورهای چون ایران و عربستان سعودی قرار دارد که قطعاً حاضر نیستند شاهد تغییراتی باشند که با منافع آنها در تضاد کامل است- و بالاخره همین امر باعث ملتاریزه شدن دائم عراق و یا حضور فعال آمریکا خواهد شد. و در هر دو حال افزایش تولید (هرگاه به سقوط قیمت هم فکر نکنیم) نتیجه ای جز افزایش واردات و خرید جنگ افزار نخواهد داشت.



به کمیته مرکزی کومه له - سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران

بمناسبت ۲۶ بهمن ماه، روز کومه له

رفقای گرامی

۲۶ بهمن ماه، روز کومه له را به شما و از طریق شما به همه اعضا، کادرها و دوستداران کومه له، صمیمانه شادباش می گوئیم. فرا رسیدن این روز فرصتی است برای گرامیداشت یاد همه جان باختگان راه آزادی و عدالت اجتماعی بویژه آن رزمندگان دلیری که در صفوف کومه له برای صلح، دموکراسی و سوسیالیسم جان باختند. تجدید پیمانی است با آن عزیزانی که در راه داد بر بیدار شوریدند و حتی جان، این عزیزترین گوهر هستی را نیز فدا کردند. بکوشیم دوشادوش همدیگر و متحد با تمام نیروهایی که دل در گرو آزادی و سوسیالیسم دارند، برای پیمودن راه آنان از همه توان خویش بهره گیریم.

یاران!

مردم کشور ما در طول ربع قرن گذشته در تلاش برای نجات از بختک شوم جمهوری اسلامی با وجود حکومت سرنیزه و سرکوب، مبارزه ای سترک را به پیش برده اند و در این مصاف گام به گام رژیم اسلامی را به عقب نشانده اند. از هر امکان و از هر فرصت در اعاده حقوق پامال شده خود بهره جسته اند و بر تلاش در حاکم نمودن اراده خویش بر سرنواخت جامعه پای فشرده اند و قبل از همه، بر چیدن بساط این حکومت قرون وسطایی را پی جوئی کرده اند. اما فرو پاشی این رژیم الزاماً به رژیم متکی بر اراده مردم نخواهد انجامید...

نیاز مبرم رشد بیشتر جنبش مردم ایران گشودن چشم انداز های امید بخش در برابر آن است. نیروهای چپ بمثابه پیگیرترین مبارزان دموکراسی و تنها مدافعان عدالت اجتماعی و حق حاکمیت بلامنازع مردم، مسئولیت انکار ناپذیری در برداشتن گام های جدی در پاسخ به نیاز های عاجل جنبش مردم دارند و برای ادای این مسئولیت نیز نیازمند نه فقط متحد نمودن صفوف خود بلکه سامان دادن به ائتلاف وسیعی از تمامی نیرو های مدافع خواست ها و حقوق و آزادی های مردم هستند تا با ایجاد یک فضای دموکراتیک در جامعه امکان گسترش شکل و تحقق خودحکومتی مردم هر چه بیشتر فراهم گردد.

برای همگامی در راه مبارزه برای تحقق آرمان های بزرگ مردم ایران در برقراری آزادی و عدالت اجتماعی دستتان را به گرمی می فشاریم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۴ بهمن ۸۱

اما آینده عراق به میزان زیادی به نحوه خروج پریزدنت صدام حسین از صحنه بستگی خواهد داشت. آیا حمله ای گسترده به جمعیت بی دفاع در شهر ها و نابودی تاسیسات زیر بنائی کشور به تبلیغات رژیم بغداد امکان خواهد داد تا آمریکا را به عنوان دشمن مردم عراق معرفی نماید و صدام حسین را در منظر ناچی ملت؟ و یا بر عکس، رهبری که به قیمت نا بودی کامل کشور به قدرت چسبیده است؟ یا از پای در آمدن وی توسط گلوله یک ژنرال؟ یا سرنگونی آن بدنبال یک خیزش توده ای؟ و... پاسخ به سؤالاتی از این دست قبل از هر چیز به احساسات و واکنش مردم عادی بستگی خواهد داشت. و همین طور اعتمادی که به رژیم جدید خواهند کرد. آیا مردم برای اجرای عدالت خود به خیابان خواهند ریخت و یا این وظیفه را به رهبران جدید واگذار خواهند کرد.

و امای دیگر، چگونه یک دولت انتقالی قادر خواهد شد تا اراده خود را به مردم بقبولاند؟ هیچ نشانه ای از عنایت ارتش نسبت به رژیم جدید وجود ندارد. بیش از سی سال آموزش و جدا نگر داشتن چنین ارتشی از دنیای خارج، امکان تشکیلات اداری جدید با آنها را دشوار خواهد کرد. آیا فرو ریزی ناگهانی رژیم سبب خواهد شد تا آنها به رهبران قدیم خود پشت نمایند؟ و نگرانی مهمتر اینکه، شبکه گسترده فامیل، قبیله و منافع در این کشور همواره منشأ بی وقفه کودتا خواهد بود.

اعضائی از اپوزیسیون عراق که بیشتر مورد حمایت وزارت خارجه آمریکا می باشند، مدافع "سناریوی سبک" می باشند که به موجب آن می بایست "نرم فرهنگی و ساختار موجود" حفظ شود. از دید آنها، نظر بر تاریخ متلاطم عراق، پیچیدگیهای منطقه و ارثی که از رژیم بعث باز میماند، انتظار تغییری هدفمند در جهت استقرار دموکراسی انتظاریست غیر واقعی و هدفیست لوکس. الویت به ثبات. بازگشت به حد اقلهای آرامش: که با دادن اختیار به سران قبایل در اداره امور داخلی خود. درخواست یاری از مجلس اعلائی عراق به رهبری محمد باقر حکیم جهت تامین امنیت در مناطق شیعه نشین جنوب، و بالاخره حفظ اساس ساختار و رهبران رژیم بعث، می بایست حاصل شود.

در مقابل، "کنگره ملی عراق" از این اصل حرکت می کند که باید رژیم بعث بکلی در هم شکسته شود و عناصر آن از دستگاه دولتی و اداری تماماً پاکسازی شوند. تشکیلات ارتشی جدید متشکل از میلیشا های در تبعید، جزء دیگری از طرح آنها ست، که البته انجام چنین پروژه سنگینی در گرو حمایت مادی گسترده ایالات متحده آمریکا و حضور بسیار طولانی مدت نیروهای این کشور در عراق تا استقرار کامل ساختارهای جدید و تامین نظم می باشد. در یک کلام شبیه آنچه پس از جنگ جهانی دوم در ژاپن انجام شد (۱۹۴۵) و در نتیجه آن سیستم دموکراتیک در این کشور مستقر گردید. البته ناگفته پیداست که این سناریو "بازها" در میان بلند مدت تناقض مهمی را در درون خود حمل می کند.

سناریو تبدیل عراق به ژاپن خاور میانه، عراقی صلح طلب و دموکراتیک، قبل از هر چیز از این امکان حرکت می کند که تولید و صدور نفت عراق را از روزی سه میلیون بشکه به سه برابر آن یعنی چیزی در حدود ده میلیون در روز برساند. اما این هدف بلند پروازانه قبل از هر چیز با همان اهداف صلح طلبانه و دموکراتیک در تناقض قرار خواهد گرفت، چرا که افزایش رانتهای

نه کویت، نه ایران، نه اسرائیل و نه اروپا. اینها همه از او متنفرند اما از او نمی ترسند.

مسلم است که مردم آمریکا شدیداً می ترسند. پشتیبانی از جنگ در افکار عمومی بسیار کم است، اما همین هم از سر ترس است. این داستان در آمریکا سابقه قدیمی دارد. وقتی بچه های من حدود ۴۰ سال پیش مدرسه می رفتند، به آنان گفته می شد که در صورت حمله اتمی به زیر میز پناه ببرند. شوخی نمی کنم. این کشور همیشه در ترس از همه چیز به سر برده است. بطور مثال جرم و جرم و جنایت در آمریکا را می توان با دیگر کشورهای صنعتی کم و بیش مقایسه کرد. اما ترس از جرم و جنایت در مقایسه با دیگر کشورها بسیار بیشتر است.

این وحشت را آگاهانه ایجاد می کنند. کسانی که امروزه در مصدر قدرت نشسته اند، فراموش نکنیم، تمامی دوران دهه ۸۰ را پشت سر گذاشته اند و در نتیجه قوانین این بازی را به خوبی می دانند. در تمامی دهه ۸۰

برنامه های مختلفی برای ترساندن مردم را اجرا کرده اند. ایجاد ترس چندان مشکل نیست. اما این بار انتخاب زمان این بازی، برای انتخابات کنگره، چنان واضح بود که حتی گزارشگران سیاسی نیز آن را دریافتند. مبارزات انتخاباتی برای ریاست جمهوری در اواسط سال آینده شروع خواهد شد. آنها باید مطمئن باشند که پیروزی حتمی خواهد بود. پس برویم به سراغ ماجراجویی بعدی والا مردم متوجه خواهند شد که چه تجاوزی به حقوق شان صورت می گیرد، درست مثل دهه ۸۰. آنها تقریباً عیناً همان کارها را انجام می دهند. اولین کاری که در دهه ۸۰، یعنی در سال ۱۹۸۱ کردند بالا بردن کسری بودجه دولت بود. این بار این کار را با کاهش مالیات برای ثروتمندان و افزایش بودجه مصرفی دولت به بالاترین میزان در ۲۰ سال گذشته انجام دادند.

به نظر می رسد که این دم و دستگاه شدیداً فاسد است. چیزی شبیه شرکت "انرون". یعنی میزان باور نکردنی سرمایه از استفاده های حاصله، به جیب عده ای گانگستر فاسد می رود. مسلماً نمی توانید این همه را در صفحه اول بنویسید، پس باید جایگزینی برای آن پیدا کرد. باید مردم را از فکر کردن به آن باز داشت. و فقط یک راه است که می تواند موفقیت آمیز باشد: ترساندن مردم. و در این کار اینها بسیار خبره هستند.

پس مسائل سیاسی داخلی عامل مهمی در تعیین زمان این حرکتها است. ۱۱ سپتامبر زمینه لازم را فراهم آورد و منافع آنان در عراق مدت ها است که از اهمیت بسیار برخوردار است. پس باید به جنگ بروند. من فکر می کنم که می خواهند این جنگ را قبل از انتخابات ریاست جمهوری به پایان ببرند.

مارک توماس: اجازه بدهید با سیاست خارجی آمریکا و رابطه آن با عراق آغاز کنیم، فکر می کنید در حال حاضر اوضاع چگونه است؟

- چامسکی: در درجه اول فکر می کنم باید در به کارگیری عبارت "جنگ با ترور" بسیار محتاط باشیم. جنگ با ترور نمی تواند وجود داشته باشد. از نظر منطقی چنین چیزی امکان پذیر نیست.

ایالات متحده آمریکا یکی از سردمداران دولت های تروریست است. تمامی کسانی که هم اکنون بر مصدر قدرت نشسته اند توسط دادگاه جهانی متهم به تروریسم هستند. مجمع امنیت سازمان ملل هم آنان را تروریست اعلام می کرد اما قطعنامه مزبور وتو شد. البته انگلیس رای ممتنع داد. این افراد نمی توانند بر علیه ترور جنگی را شروع کنند. آنان بیست سال پیش هم جنگ بر علیه ترور را اعلام کردند و دیدیم که چه اتفاقی افتاد. آنان امریکای لاتین را نابود کردند، یک میلیون و نیم از مردم

آفریقای جنوبی را از میان بردند، و البته این لیست همچنان ادامه دارد. پس جنگی بر علیه تروریسم وجود ندارد.

در روز ۱۱ سپتامبر، حرکتی تروریستی و بسیار نامعمول رخ داد. واقعه ای تاریخی. برای اولین مرتبه دنیای غرب قربانی همان حرکتی شد که سال ها در بقیه کشورهای جهان انجام می داد. مسلماً ۱۱ سپتامبر سیاست جهانی را نه فقط در آمریکا بلکه در تمامی دنیا تغییر داد. نه فقط روسیه در چین بلکه همه دولت ها از این فرصت برای فشار بیشتر به مردم کشور خود و کنترل آنان استفاده کردند.

تأثیر این برخورد بسیار بود. بطور مثال عراق را در نظر بگیرید. قبل از ۱۱ سپتامبر، از آنجا که عراق دومین کشور تولید کننده نفت در جهان است همواره مورد توجه آمریکا قرار داشته است. پس آمریکا به هر طریق راهی برای کنترل این منبع پیدا می کرد. پس از ۱۱ سپتامبر لحن صحبت تغییر می کند. حالا ما بها نه ای برای دنبال کردن مقاصد خود داریم.

این سیاست تا سپتامبر امسال همچنان ادامه داشت تا اینکه ناگهان عراق تبدیل به "خطری بزرگ برای موجودیت ما گردید." کندیولیزا رایس (مشاور امنیت ملی آمریکا) با این هشدار آغاز کرد که مدرک بعدی موجودیت سلاح های اتمی ابر قارچی بر روی نیویورک خواهد بود. تبلیغات وسیع با شرکت چهره های سیاسی آغاز گردید که صدام را باید تا زمستان امسال از میان ببریم والا نابود می شویم. جالب است که تنها کسانی که از صدام در هراسند آمریکایی ها هستند. همه از صدام متنفرند. مردم عراق بدون شک از او می ترسند، اما خارج از عراق و آمریکا، هیچ کس از او نمی ترسد.

سیاست خارجی آمریکا و رابطه آن با عراق

گفتگوی "مارک توماس" با "توم چامسکی"

۷ ژانویه ۲۰۰۳

برگردان: مهرنوش کیان

روس ها در سال ۱۹۴۶ برای متلاشی کردن ایران یا آن چه از آن باقی مانده بود، از کشورهای صاحب نفت منطقه دریای خزر، کردند. به موقع خود به ما خواهند گفت که ایران می خواهد همه ما را فردا بکشد، پس باید همین امروز از شر آن خلاص شویم. حداقل این الگوی رفتاری آن ها بوده است.

- مبارزه بر علیه تجارت اسلحه: تا چه اندازه فکر می کنید که جنگ تبلیغاتی است برای شرکت های تولید کننده اسلحه در آمریکا؟

- چامسکی: باید به خاطر داشته باشید که آنچه صنعت اسلحه خوانده می شود در واقع "صنعت های تک" است. ارتش نوعی پوشش برای بخش دولتی اقتصاد است. در "ام ای تی" (انستیتو تکنولوژی ماسا چوست) که من در آن شاغل هستم، همه از این موضوع به جز تعدادی اقتصاددان خبر دارند. همه می دانند چون اکثرا از این جا حقوق می گیرند. پول به مکان هایی مثل "ام ای تی" برای تولید نسل بعدی "اقتصاد های تک"، تحت پوشش قراردادهای ارتش سرازیر می شود. اگر به آنچه اقتصاد نو خوانده می شود، یعنی کامپیوتر و اینترنت نگاه کنید، مستقیما تحت پوشش قراردادهای فدرال برای تحقیق و توسعه از مکان هایی مثل "ام ای تی" سرچشمه می گیرند. پس از تولید در اختیار "ای بی ام" قرار می گیرد تا به فروش برسد.

در اطراف "ام ای تی" سابقا تعداد زیادی شرکت های کوچک الکترونیکی وجود داشتند. حالا شرکت های بیو تکنیکی بسیاری رشد کرده اند. برای اینکه لبه برنده بعدی اقتصاد بر اساس بیولوژی خواهد بود. به همین دلیل سرمایه گذاری دولتی در پروژه های تحقیقاتی در این زمینه رشد بسیار کرده است. اگر می خواهید که شرکتی کوچک تاسیس کنید که در آینده نزدیک بتوانید با قیمت بسیار بالا آن را بفروشید و به ثروت بسیار دست یابید، موقع آن است که در صنعت ژنتیک و بیو تکنولوژی سرمایه گذاری کنید. این روند همواره وجود داشته است. معمولا موتور اقتصاد بخش دولتی بوده است.

یکی از دلایلی که آمریکا می خواهد نفت را کنترل کند، تضمین بازگشت منفعت، از کانال های مختلف است. نه فقط منفعت ناشی از نفت بلکه منفعت ناشی از فروش سلاح. بزرگترین خریدار سلاح از آمریکا و انگلیس، عربستان سعودی و امارات عربی که از بزرگترین تولید کنندگان نفت هستند می باشند. آنها بیشترین میزان اسلحه را می خردند و این منفعت برای "صنعت های تک" آمریکا است. درآمد حاصله مستقیما به صندوق دولت و نیروهای امنیتی می رود. این کار از طرق مختلف صنعت در آمریکا و انگلیس را پشتیبانی می کند.

منی دانم شما به گزارشات نگاه کرده اید یا نه، اما در ۱۹۵۸ هنگامی که عراق تسلط کامل انگلیس بر منابع نفتی را از میان برداشت، انگلیس بسیار عصبانی شد. انگلیسی ها در آن زمان

مشکل این جاست که وقتی در جنگ هستید نمی توانید دقیق بگویید که چه پیش خواهد آمد. احتمال دارد، و این احتمال بسیار زیاد هم هست، که جنگ چند دقیقه ای بیشتر ادامه نیابد چون در واقع ارتشی در عراق وجود ندارد، اما نمی توان کاملا مطمئن بود. اگر هشدار های "سی ای ا" را جدی بگیریم احتمالا عراق حمله به خود را با جنگ تروریستی پاسخ خواهد داد.



ماجرای جویب های آمریکا کشورهای دیگر را وادار می کند که از تولید سلاح های کشتار جمعی به عنوان عاملی باز دارنده در برابر آمریکا استفاده نکنند. نیروهای دیگر پاسخگو نیستند و هیچ عامل خارجی بازدارنده نیز وجود ندارد. تنها راه برای دفاع از خود، ترور و تولید سلاح های کشتار جمعی است. پس معقول است که از این سیاست ها برای دفاع از خود استفاده کنند. تا آنجا که من می دانم تعبیر سازمان امنیت آمریکا و انگلیس هم همین است.

اما آن ها نمی خواهند که تمام این برنامه ها وسط مبارزات انتخاباتی رخ دهد. یک مشکل این است که با تاثیرات ناشی از جنگ چکار کنیم، اما این هم ساده است. می توان حساب کرد که روشنفکران و روزنامه نگاران در این باره صحبت نخواهند کرد. چه تعداد در باره افغانستان صحبت می کنند؟ افغانستان به همان جا که بود برگشته است، یعنی همچنان گانگسترها بر آن حکومت می کنند، اما چه کسی در این باره مطلبی می نویسد؟ تقریبا هیچکس. هیچ کس اهمیت نمی دهد که افغانستان به همان جا که بود برگشته است.

اگر در عراق مردم شروع به کشتن یکدیگر کنند من همین الان می توانم در باره آن بنویسم: "مردمی عقب افتاده، که ما تلاش کردیم نجاتشان بدهیم اما آن ها می خواهند یکدیگر را به قتل برسانند چون آن ها اعراب کثیف هستند." و طولی نمی کشد که آمریکا، من این طور حدس می زنم، مشغول جنگ بعدی با ایران یا سوریه می شود.

واقعیت این است که جنگ با ایران احتمالا در راه است. می دانیم که حدود ۱۲٪ نیروی هوایی اسرائیل در جنوب ترکیه متمرکز است. آن ها در این منطقه برای جنگ با ایران آماده می شوند. عراق مسئله آنان نیست. مسئله عراق به راحتی حل می شود، اما ایران همیشه مسئله ساز بوده است. این تنها کشوری در منطقه است که نمی توانند از پس آن بر بیایند و سال ها است که از آمریکا می خواهند این مشکل را حل کند. بر اساس یک گزارش، نیروی هوایی اسرائیل برای جمع کردن اطلاعات و تحریک به درگیری به مرزهای ایران پرواز می کند. و این نیرو کم هم نیست، به جز آمریکا، از نیروهای ناتو و هر کشور دیگری قدرتمندتر است. پس احتمالا جنگ در راه است. برخی می گویند که تلاش هائی برای تحریک آذری ها به جدایی طلبی صورت گرفته است، که به نظر منطقی می رسد. این همان تلاشی است که

وجود دارد؟

- چامسکی: من فکر می‌کنم این کار بسیار مشکل است، چون زمان به اندازه کافی وجود ندارد. در مقایسه با جنگ ویتنام، این جریان بسیار جلوتر است. مردم درباره جنبش ضد جنگ ویتنام صحبت می‌کنند، اما یا فراموش کرده‌اند و یا به یاد ندارند که واقعا این جریان چگونه بود. جنگ در ویتنام در ۱۹۶۲ شروع شد، با حمله ای مستقیم به جنوب ویتنام - نیروی هوایی، سلاح های شیمیایی، اردوگاه های کار اجباری، و غیره. هیچ اعتراضی نبود... اعتراضاتی که بعد از چهار یا پنج سال آغاز شد در اعتراض به بمباران ویتنام شمالی بود که البته بسیار غیر انسانی ولی در عین حال فقط یک شوی جانبی بود. حمله اصلی بر علیه جنوب ویتنام صورت گرفت و بر علیه آن هیچ اعتراضی وجود نداشت.

اما امروز اعتراض حتی قبل از شروع جنگ شکل گرفته است. من به یاد ندارم که در تاریخ اروپا یا آمریکا حتی قبل از آغاز جنگ نسبت به آن اعتراضات شروع شده باشند. این نشانه ای بسیار عالی از تغییرات شکل گرفته در فرهنگ عمومی مردم در اروپا در ۳۰ یا ۴۰ ساله اخیر است.

- به نظر می‌رسد به محض این که جایی حتی اندک اعتراضی رخ می‌دهد بلافاصله حملات آغاز می‌شوند. معترضین به جنگ در "برایتون"، اخیرا صرفا به این دلیل که در خیابان نشسته و به جنگ اعتراض کردند مورد حمله پلیس با اسپری فلفل و باتون قرار گرفتند.

چامسکی: این طبیعی است که هرچه اعتراضات بیشتر باشند، سخت گیری هم بیشتر می‌شود. خفقان با اوج گیری اعتراضات نسبت به جنگ ویتنام تازه ابعاد بیشتری به خود گرفت. من خودم نزدیک بود به حبسی طولانی مدت محکوم شوم و فقط حمله "تت" مرا نجات داد. بعد از حمله "تت" دولت محاکمات را لغو کرده و سیاستش را تغییر داد. امروزه نیز بسیاری ممکن است سرنوشت شان به خلیج "گوانتانامو" ختم شود و مردم هم این را می‌دانند.

در هر کشوری که اعتراض وجود دارد سرکوب هم هست. آیا می‌توانند به این ترتیب مردم را ساکت کنند؟ شدیداً بستگی به عکس العمل دارد. در اوایل دهه ۵۰ در آمریکا، "مکارتیسم" وجود داشت و تنها دلیل موفقیت آن، نبود مقاومت در برابر آن بود. در دهه ۶۰ که تلاش کردند همان برنامه را اجرا کنند، با شکست کامل مواجه شدند چون مردم آن را نپذیرفته و به آن خندیدند. حتی دیکتاتورها هم نمی‌توانند هر کاری می‌خواهند بکنند. هر سیاستی باید تا اندازه ای مورد قبول مردم واقع شود. و در کشوری که دموکراتیک تر است سیستم قدرت بسیار شکننده است. هیچ سری در این مورد وجود ندارد، بلکه یک حقیقت تاریخی است. مسئله اساسی در تمامی این موارد این است که اعتراضات تا چه حد مورد پشتیبانی مردم قرار می‌گیرند.



هنوز به منابع کویت بسیار وابسته بودند. آنان به دلارهای حاصله از کویت احتیاج داشتند و به نظر می‌رسید که حرکت عراق ممکن است به کویت هم سرایت کند. پس آمریکا و انگلیس تصمیم گرفتند که به کویت حداقل در ظاهر استقلال بدهند. به آن ها گفته شد که می‌توانند اداره پست خود را بگردانند و پرچم داشته باشند و از این طور چیزها. انگلیسی ها با وقاحت تمام گفتند که اگر اتفاقی برای این همه بیافتد ما برای تضمین کنترل مداخله می‌کنیم و آمریکا نیز چنین توافقی را با سعودی و امارات کرد.

- گفته می‌شود که این کار نوعی کنترل اروپا و کشورهای نزدیک به اقیانوس آرام هم هست؟

- چامسکی: کاملا. افراد باهوشی مثل "جورج کنن" گفته‌اند که کنترل نفت خاور میانه به آمریکا قدرت "تو" در برابر دیگر کشورهای را می‌بخشد. او منظورش بطور اخص ژاپن بود. ژاپنی ها از این مطلب خبر دارند برای همین هم شدیداً تلاش کرده‌اند که به طور مستقل به منابع نفت دسترسی داشته باشند. برای همین هم با تلاش بسیار توانسته‌اند رابطه ای مستقل با کشورهای مثل اندونزی، ایران و دیگران ایجاد کنند تا از سیستم تحت کنترل اروپا خارج شوند.

در واقع یکی از اهداف "برنامه مارشال" (پس از جنگ جهانی) جایگزینی نفت به جای زغال سنگ در اروپا و ژاپن بود. اروپا و ژاپن هر دو دارای منابع زغال سنگ بودند اما نفت را جایگزین ساختند تا به آمریکا کنترل لازم را بدهند. حدود ۲ بیلیون از ۱۳ بیلیون دلار "برنامه مارشال" مستقیماً به شرکت های نفتی پرداخت شد تا اقتصاد استفاده از نفت را جایگزین اقتصاد بر اساس زغال سنگ نمایند. کنترل منابع نفتی برای تضمین هژمونی قدرت تا چند دهه آینده از اهمیت بسیار برخوردار است. شورای اطلاعات ملی که مجموعه ای از آژانس های مختلف اطلاعاتی است پروژه ای را در سال ۲۰۰۰ به چاپ رساند به نام "گرایشات جهانی ۲۰۱۵". "آن ها پیش بینی می‌کنند که تروریسم در نتیجه جهانی شدن افزایش خواهد یافت. آن ها مستقیماً به این مطلب اعتراف می‌کنند. آن ها می‌گویند که آنچه آنان جهانی شدن می‌خوانند منجر به افزایش فاصله میان اقتصاد ها خواهد شد، درست بر عکس پیش بینی تئوری دانان اقتصاد، اما آنها واقع گرا هستند و بنا بر این می‌گویند که این امر منجر به افزایش هرج و مرج، اختلافات و دشمنی ها و خشونت ، که بخش اعظم آن متوجه آمریکا خواهد بود می‌گردد.

همچنین آن ها پیش بینی می‌کنند که نفت منطقه خلیج فارس روز به روز از اهمیت بیشتری برای انرژی جهانی و سیستم های صنعتی برخوردار خواهد شد، اما وابستگی آمریکا کمتر خواهد شد، البته نه کنترل آن. کنترل منابع نفتی از خود نفت اهمیت بیشتری دارد چون کنترل یعنی داشتن قدرت.

- به نظر شما جنبش کنونی ضد جنگ با جریان ضد جنگ در ویتنام چه تفاوتی دارد؟ فکر می‌کنید ما به عنوان کسانی که بطور مستقیم درگیر در این جنبش هستیم به چه چیزهایی دست خواهیم یافت؟ فکر می‌کنید امکان جلوگیری از این جنگ

عملکرد چهار ساله شوراهای اسلامی شهر و روستا

بهنام

توقعات ناممکن دامن نزنند". در واقع نیز، علاوه بر انتشار نسبتاً آزاد مطبوعات و تشکیل احزاب و انجمنهای سیاسی و صنفی، ابتکار ایجاد شوراهای اسلامی محلی و منطقه‌ای، مهمترین محور "توسعه سیاسی" مورد ادعای خاتمی و طرفدارانش بوده است. بسته شدن روزنامه‌ها و زندانی شدن روزنامه نگاران و روشنفکران، سرنوشت امروزه اولین محور "توسعه" مذکور است. ایجاد نهادهای صنفی و سیاسی مستقل و آزاد هم، تا به حال، سرنوشت بهتری از روزنامه‌ها و روزنامه نگاران نیافته است. در این میان، تنها تشکیل شوراهای بوده که، طی چهارسال اخیر، مرتباً و مکرراً از سوی مدافعان و مسئولان دولتی، به عنوان "افتخارات"، "دستاورد" و یا "نمره خوبی در کارنامه" دولت خاتمی مطرح شده است. از آخرین نمونه آنها، اظهارات معاون "امور اجتماعی و شوراهای" وزارت کشور است که، در حالی که دعوای اندرونی و بیرونی شورای اسلامی شهر و شهرداری تهران، رسوایی بزرگی به بار آورده، مدعی می شود: "پروژه شوراهای در تمام ۳۴ هزار شورا موفق بوده است. جز پنج، شش مورد که شورای شهر تهران هم جزو آنهاست!"

اما هرگاه معیار ارزیابی از عملکرد شوراهای مورد بحث، میزان مشارکت واقعی مردم در اداره امور در سطح محلی و منطقه‌ای، و یا حتی ایجاد زمینه مساعد و چشم اندازی روشن برای چنین مشارکتی در آینده، باشد باید گفت که تجربه جمهوری اسلامی در ایجاد و راه اندازی شوراهای شهر و روستا، در اساس، با شکست و ناکامی روبرو بوده است.

شکست این نهادها، که ظاهراً به عنوان "مظهر مشارکت مردم" عرضه شدند، در حقیقت، قبل از تشکیل آنها نیز، از جهات

علاوه بر این، انتخابات مهم مجلس ششم، یک سال بعد از آن، در پیش بود و برگزاری انتخابات و ایجاد شوراهای محلی، تدارک و تمرینی برای آن محسوب می شد. چنین بود که انتخابات شوراهای بدون حداقل زمینه سازیهای ضروری قانونی و حتی آموزشی درباره نقش و وظایف آنها، انجام گرفت. فارغ از وضعیت واقعی و سرنوشت آتی خود شوراهای طرح سیاسی جناح خاتمی در این مورد قرین موفقیت بود: هرچند که در برخی حوزه‌ها، تعدادی از داوطلبان مستقل نیز توانستند به شوراهای راه یابند، در اکثر جاها و بویژه در غالب شهرهای بزرگ، اصلاح طلبان حکومتی کنترل این نهادها را در دست گرفتند. نتایج انتخابات ششمین دوره مجلس نیز آشکارا، بیانگر پیروزی آنها بر جناح رقیب بود.

در هر حال، شوراهای اسلامی در بیش از ۳۴ هزار حوزه (شامل حدود ۲۴ هزار روستا، حدود ۷۲۰ شهر و ۲۴ شهرک) تشکیل شده و کار خود را از ۹ اردیبهشت ۱۳۷۸ رسماً آغاز کردند و اکنون کارنامه چهارساله مجموعه این نهادها، به عنوان یک طرح یا تجربه مشخص، در پیش روی همگانست تا درباره آن داوری کنند و نیز، بر پایه آن، نگاهی دوباره به ماهیت، نقش و کارکرد شوراهای اسلامی شهر و روستا بیندازند.

محمد خاتمی، در آغاز کار شوراهای و در جمع بیش از صد هزار نفر از اعضای شوراهای سراسر کشور (که در دومین سالگرد "دوم خرداد" در ورزشگاه "آزادی" تهران گرد آمده بودند) با اشاره به این که یکی از "محوری ترین شعارهای" او "نهادینه کردن مشارکت مردم" بوده است، تشکیل شوراهای شهر و روستا را "مظهر نهادینه کردن مشارکت مردم" اعلام داشته و از اعضای شوراها خواست که "فراتر از جناحهای سیاسی فعالیت" و "به امور جوانان و ... اهتمام" کنند و "به

برگزاری انتخابات نخستین دوره شوراهای اسلامی شهر و روستا در اسفند ۱۳۷۷، پس از وقفه ای بیست ساله و به رغم مخالفتها و کارشکنیهای جناح خامنه‌ای، امیدها و توهمات را درباره واگذاری بخشی از امور به مردم و ایجاد نهادهای مردمی، در بین بخشی از جامعه و نیروهای سیاسی دامن زد. پذیرش تشکیل شوراهای محلی و منطقه ای به عنوان یک عقب نشینی آشکار از جانب رژیم حاکم، و حرکت دولت خاتمی در جهت اجرای شعارهای انتخاباتی وی ارزیابی شد. چنان که بسیاری از جریانات اپوزیسیون دمکراتیک و چپ نیز، بطور صریح یا مشروط، مردم را به شرکت در آن انتخابات دعوت کردند. سازمان ما نیز با توجه به ابعاد و شرایط این انتخابات، آن را گامی به پیش در مبارزه با استبداد مذهبی دانسته و خواستار پشتیبانی از کاندیداهای مستقل شد.

اقدام جناح خاتمی در انجام انتخابات و تشکیل شوراهای اسلامی در شهر و روستا، حرکتی کاملاً سیاسی بود. اگرچه در سالهای بعد و در ارتباط با عملکرد برخی از شوراهای، و خصوصاً سرنوشت شورای شهر تهران، "سیاسی شدن" و "جناحی" عمل کردن آنها به عنوان یکی از "اشکالات" و دلایل عمده ناکامی شان قلمداد شده و می شود، اما جدا از این که ایجاد این نهادها، طبیعتاً با قدرت و توزیع قدرت، و بنابراین مقوله سیاست، پیوند می یابد و صرف نظر از نیت و مقاصد دیگری که اصلاح طلبان حکومتی در این زمینه دنبال می کردند، تصمیم به تشکیل شوراهای در آن مقطع، طرح و ترفندی اساساً سیاسی بود.

در بستر کشمکشهای جاری دستجات درون حکومتی، که پس از انتخابات خاتمی شدتی مضاعف یافته بود، جناح او نه تنها در پی آن بود که اقدام مشخصی را در کارنامه دولت وی به ثبت رساند بلکه، فراتر از آن، می خواست که با تشکیل این شوراهای در سطح کشور، ضمن تلاش برای بهبود چشم انداز بقای رژیم، جناح رقیب را به عقب رانده و موقعیت و پایگاه اجتماعی خود را تقویت و تحکیم نماید.

گوناگون، قابل پیش‌بینی بود: چه از نظر قوانین ناظر بر تشکیل، وظایف و اختیارات شوراهای شهر و روستا، چه از جهت خود انتخابات این شوراها که، طبق روال متداول جمهوری اسلامی، با تقسیم‌بندی "خودی" و "غیرخودی" و نادیده گرفتن موازین ابتدائی مشارکت آزاد و نظارت مردم، انتخاباتی اساساً ضد دموکراتیک بود، و چه از لحاظ تعداد داوطلبان تأیید شده (در مجموع، حدود ۲۹۷ هزار کاندیدا برای انتخاب حدود ۱۹۷ هزار عضو اصلی و علی‌البدل شوراها) و یا میزان شرکت در انتخابات در اکثر شهرهای بزرگ (و از جمله تهران که این نسبت به یک سوم کل دارندگان حق رأی نیز نرسید) و ... لکن حالا، با گذشت چهارسال از شکل‌گیری این نهادها، عملکرد کلی خود آنها می‌تواند مبنای بررسی مشخص و قضاوت قرار گیرد.

گروهی از مسئولان و حتی برخی از اعضای شوراها نیز که اکنون به وجود پاره‌ای "نارساییها" و "مشکلات" در کار این نهادها اذعان دارند، می‌کوشند که آنها را صرفاً به "تازه‌کار" بودن و یا "بی‌تجربگی" این گونه شوراها و اعضای آنها نسبت بدهند. ولی پیداست که دلایل ناکامی این تجربه در جمهوری اسلامی از ماهیت این رژیم و ساختار سیاسی، اداری و اجتماعی موجود سرچشمه می‌گیرد. در پایان اولین دوره شوراهای اسلامی شهر و روستا، اگر تعداد ثبت‌نام‌کنندگان برای انتخابات دومین دوره، شاخصی برای ارزیابی شناخت و قضاوت مردم نسبت به این شوراها باشد، باید گفت که این تجربه با شکست بزرگی روبرو گشته است. طبق اعلام وزارت کشور، آمار نهائی داوطلبان ثبت نام‌کننده در انتخابات دومین دوره نزدیک به ۲۲۵ هزار نفر بوده است، در صورتی که این تعداد در انتخابات چهارسال پیش حدود ۳۳۶ هزار نفر بود.

دلایل و عوامل شکست شوراهای اسلامی شهر و روستا، در چارچوب ساختار و شرایط حاکم بر جامعه ما، در نوشته زیر بررسی می‌شود. مطالعه موردی درماندگی و رسوایی شورای شهر تهران، به لحاظ اهمیت تأثیرات آن بر شرایط کار

و زندگی در خود تهران و بر عملکرد شوراها در سطح کشور، موضوع نوشته جداگانه‌ایست که در پی آن می‌آید. باید افزود که تشکیل شوراهای واقعی و مشارکت مؤثر و جدی مردم در اداره امور و تعیین سرنوشت خویش، در همه سطوح و از جمله در سطح محلی و منطقه‌ای، یکی از خواسته‌های اساسی جنبشهای اجتماعی توده‌هاست. شکست تجربه شوراها و یا خالی شدن آنها از مضمون واقعی در شرایط حاکمیت استبدادی رژیم اسلامی، نه تنها توده‌ها را از این خواست منصرف نمی‌سازد بلکه تلاش و مبارزه آنان را در راه تحقق آن و دیگر خواسته‌های حق طلبانه‌شان، پیگیرتر می‌نماید.

دلایل ناکامی تجربه شوراها

هنگامی که شوراهای اسلامی شهر و روستا، پس از تأخیری طولانی در بطن مادر، سرانجام با "قابلی" دولت خاتمی، پا به عرصه حیات نهاد، صرفنظر از هر مسئله دیگر، با دو مشکل و مانع عمده رو در رو بود.

مشکل اول عبارت از این بود که این نهاد نورسیده وقتی می‌خواست وارد جرگه تقسیم قدرت و بهره‌گیری از منابع مالی، در سطح شهر یا روستا، بشود که قبلاً تمامی صندلیهای آن اشغال و مواضع اصلی پیرامون آن نیز تسخیر شده بود. در این وضعیت، یا باید حاضران و مدعیان قبلی قدری جا به جا و محدود می‌شدند تا جایی و سهمی هم برای تازه‌وارد اختصاص یابد، و یا این عضو جدید چندان سرگردان و بلا تکلیف باقی می‌ماند تا نهایتاً به بیرون رانده شود و یا در بهترین حالت، به آلت دست یکی از اعضای قدیمی جرگه تبدیل گردد.

پیش از همه، البته استاندار، بخشدار و شهرداران منصوب آنها بوده‌اند که اختیار امر و نهی و تصمیم‌گیری در امور محلی و منطقه‌ای را در دست داشته‌اند. نمایندگان و مدیران محلی سایر وزارتخانه‌ها، از آموزش و پرورش و بهداشت و درمان گرفته تا صنایع و کشاورزی و جهاد سازندگی و مسکن و شهرسازی. طبعاً، در آن

تصمیم‌گیریها مشارکت داشته‌اند. ناگفته پیداست که به همراه همه اینها، ارگانهای امنیتی، انتظامی و نظامی نیز نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در کنار اینها، "متنفذین" محلی، زمینداران و مستغلات‌داران بزرگ، بازاریان سرشناس، رؤسای قبایل و عشایر و ... نیز سهمی در قدرت و تصمیم‌گیریهای محلی داشته‌اند که بویژه در روستاها و شهرهای کوچک، نفوذ و اعمال نظر اینان محسوستر و پایدارتر بوده است. با همه اینها، استقرار رژیم جمهوری اسلامی، دسته دیگری از مدعیان قدرت را تقویت و ایجاد کرد که ائمه جمعه و جماعات، سپاه پاسداران، بسیج، نمایندگیهای نهادها و بنیادهای مختلف حکومتی از آن جمله بودند. ورود این فرزندان مورد علاقه خاص و نازپرورده رژیم حاکم به عرصه قدرت محلی و ملی، "توازن" قبلی را برهم زده و کشمکشهای طولانی و فرساینده‌ای را موجب گردید که هنوز هم کاملاً پایان نیافته است. چنان که مثلاً رقابتهای میان نماینده ولی فقیه در استان و استاندار همواره یکی از مشغله‌های گردانندگان حکومتی بوده است. به هر حال، در پی بیش از دو دهه دعوا، آفت و خیز و مصالحه، نوعی "تعادل" نسبی در توزیع قدرت محلی در بسیاری از استانها و مناطق کشور ایجاد شده بود.

در چنین جمع انبوه و جور واجوری که هرکدام از اعضای آن سخت در تلاش حفظ سهم و موفقیت ویژه خود بودند، البته جایی برای عضوی جدید نبود - و چنین جایی هم اساساً تدارک نشده بود - خاصه این که این نورسیده ظاهراً مدعی نمایندگی خواسته‌های مردم و تأمین مشارکت آنها بود. نه تنها مخالفان همیشگی شوراها، بلکه حتی موافقان و متولیان قانونی تشکیل آنها عملاً حاضر نشدند جایی برای ابراز وجود و فعالیت مستقل آنها بکشایند.

مسئولان وزارت کشور که هر فرصتی را برای عبارت‌پردازیهای کشدار پیرامون "افتخار" تشکیل شوراها و نقش چنین و چنان آنها، غنیمت می‌شمردند، در عمل، از واگذاری اندکی از اختیارات مقامات و

مأموران محلی خود نیز به شوراهای خودداری کردند. برعکس، بر تقویت موقعیت و افزایش اختیارات استانداران و فرمانداران تأکید بسیار نمودند. گویی که حفظ و گسترش اقتدار اینان یکی از پیش‌شرطهای اجرای قانون انتخابات و تشکیل شوراهای بوده است! بدین ترتیب، مقامات و مدیران محلی سایر وزارتخانه‌ها و موسسات حکومتی نیز، که هرکدام خود را صاحب اختیار و متولی بخشی از امور روستاها و شهرها می‌دانند، هرگز مایل نبودند نهاد دیگری را در قدرت و امکانات خویش سهیم نمایند.

در این صورت، نحوه برخورد سایر جریانات و ارگانهای حکومتی، که از اساس مخالف تولد این "فرزند ناخواسته، در خانواده پرجمعیت حکومتیها بودند، با شوراهای روشن است. اینها هرگاه نیز نمی‌توانستند رسماً و علناً مخالفت خویش با اجرای اصلی از قانون اساسی را خودشان ابراز دارند، تا جایی که می‌توانستند به کارشکنی پرداخته و برای شکست و برچیدن بساط شوراهای روزشماری می‌کردند. سخنان غلامرضا فروزش، وزیر دوران رفسنجانی و رئیس هیأت مدیره "شرکت صنایع مهندسی نفت" و عضو شورای شهر تهران، در جلسه این شورا در این باره، به عنوان یک نمونه، به اندازه کافی گویاست: "شورا نوزاد نارس و ناقص‌الخلقه‌ای است که باید از آن مراقبت کنیم چرا که صدای شکستن و دفن آن را می‌شنوم... تشکیل شورا در کشور خیلی زود بود، چرا که رفتارهای اجتماعی و سیاسی ما بایستی تغییر ژنتیکی می‌کرد!"

شوراهای "اسلامی"

بر پیشانی این نوزاد، که با آنهمه تأخیر در زایمان هنوز هم "نارس" وانمود می‌شود، حتی پیش از تولد آن، عنوان "اسلامی" حک شده بود تا احياناً تردیدی در اصل و نسب آن بروز نکرده و با هرنوع شورای دیگری نیز اشتباه گرفته نشود. سنتی که از همان آغاز با ترکیب متضاد "جمهوری اسلامی" یا "مجلس

شورای اسلامی" و ... باب شده بود، در اینجا هم پی گرفته شد. داوطلبان عضویت در این شوراهای، علاوه بر "ابراز وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی"، بایستی "اعتقاد و التزام عملی به اسلام و ولایت مطلقه فقیه" داشته باشند و برای احراز اینها و شرایط دیگر، باید از صافی "هیأت مرکزی نظارت" نیز بگذرند... بدین سان، حتی پیش از تشکیل شوراهای رویارویی آنها با مشکلات کار، گروه بزرگی از داوطلبان که چه بسا می‌توانستند نقش مؤثری در آغاز و پیشبرد کار این شوراهای داشته باشند، در همان مرحله "تأیید صلاحیت" و یا در اثر دخالت و اعمال نظر مسئولان و ناظران در نتایج انتخابات، کنار زده شدند.

لکن تأکید مکرر بر خصلت "اسلامی" شوراهای، تنها ناظر بر برگزاری انتخابات و دستچین کردن داوطلبان عضویت نبوده و به کارکرد خود شوراهای نیز مربوط می‌شد. خامنه‌ای در پیامی که به مناسبت آغاز به کار شوراهای اسلامی شهر و روستا، در ۹ اردیبهشت ۱۳۷۸ فرستاد، مختصات "شهر اسلامی" و از جمله "ظهور و اعتلای مظاهر اسلامی و انقلابی" را برای اعضا برشمرده و تأکید کرد که "در انتخاب شهرداران و دهیاران، مهمترین خصوصیتی که باید رعایت شود، کردانی و صلاحیتهای دینی و انقلابی است". نماینده‌های او در شهرها و روستاها نیز، بر حسب فهم و یا موقعیت خودشان، این گونه سخنان را دستمایه برخوردهای خویش با شوراهای ساختند. مثلاً امام جمعه بیرجند، آنها را ستاد دیگری برای "مبارزه با منکرات" تصور نموده و گفت: "اعضای شوراهای اسلامی می‌توانند نقش مؤثری در حذف و جلوگیری از رواج سنتها و آداب و رسوم نادرست به ویژه در روستاها داشته باشند". امام جمعه یزد هم از شوراهای خواست که "در مسائل سیاسی دخالت نکنند" یعنی که، در واقع، کاری نکنند! همه این تأکیدات و تمهیدات برای اسلامی بودن شوراهای هم جای معینی برای این تازه‌وارد در کنار "برادران" ارشد باز نکرد و شوراهای همچنان در حالت تعلیق و

سردرگمی باقی ماندند. عده‌ای از اعضا و طرفداران شوراهای که کار آنها را جدی گرفته بودند، برای خروج از این بلاتکلیفی و بن‌بست، پیشنهاد تشکیل نهادهای پایین‌دستی و بالادستی شوراهای شهر و روستا، یعنی ایجاد شوراهای در سطح محلات و مناطق شهری، شورای شهرستان، شورای استان و شورای عالی استانها را (که در قانون اساسی هم قید شده ولی در قانون مربوط به تشکیل شوراهای عامدانه مسکوت مانده است) مطرح ساختند. هدف اصلی از طرح این پیشنهاد آن بود که در کنار شبکه‌های متعدد سیاسی، مذهبی و بوروکراتیک که از بالا تا پایین در سطح کشور گسترده شده، شبکه‌ای سراسری از شوراهای نیز پدید آورد تا با افزایش نفوذ و تأثیرگذاری آنها از این راه، شوراهای نیز بتوانند نقشی در تصمیم‌گیریها ایفا کنند. ولی این پیشنهاد از سوی دولت و مجلس اصلاح طلبان حکومتی پیگیری نشده و به جایی نرسید. وانگهی در وضعیتی که بالاترین نهاد شورایی جمهوری اسلامی، یعنی مجلس شورای اسلامی، در زمینه مهمترین موضوعات قانونگذاری، در برابر حریفان پرزور، عملاً مسلوب‌الاختیار و ناکار شده است، ایجاد شوراهای شهرستان و استان نیز در شرایط حاکم، طبعاً نمی‌تواند کاری را پیش ببرد.

در این شرایط، تنها راه باقی‌مانده برای طرفداران شوراهای موجود، در جهت قبولاندن و جانداختن آنها، مراجعه به مردم و بسیج آنها برای تحقق خواسته‌هایشان بود. لکن همان طور که اصلاح طلبان حکومتی بارها هراس و اکراه خود از توسل به این امر را نشان داده‌اند، عناصر و طرفداران آنها در شوراهای شهر و روستا نیز اساساً مایل به این کار نبوده‌اند، گروهی از نمایندگان مستقل نیز که، به هر ترتیب، به این شوراهای راه یافته بودند، طی این دوره، یا به جناحها و جریانات رقیب حکومتی درون شوراهای پیوسته‌اند و یا این که خود را کنار کشیده و یا عملاً به کنار رانده شده‌اند. در بین بخشهای زیادی از مردم روستاها و شهرهای نیز که شورایی در

آنها شکل گرفته است، استقبال یا حساسیت اولیه آنها، در اثر آشکارتر شدن ماهیت این نهادها و موانع بزرگ سرراه آنها، به سرخوردگی بیشتر انجامیده است.

گفتنی است که چگونگی بازتاب اخبار و رویدادهای مربوط به شوراهای در رسانه‌های کشور نیز، کمابیش، هماهنگ همسان با نحوه برخورد مراجع قدرت و ارگانهای حکومتی و بوروکراتیک محلی و ملی، با آنها بوده است. بعد از فرو نشستن تب و تاب آغازین، و پس از آن که کاملاً عیان گشت که این نهادهای تازه تأسیس در جمع حریفان کارکننده و رقیبان قدرتمند، عملاً، محلی از اعراب ندارند، غالب رسانه‌ها نیز آنها را به فراموشی سپردند. "صدا و سیمای جمهوری اسلامی" یعنی مهمترین رسانه موجود کشور، که از ابتدا هیچ سازگاری با تشکیل شوراهای نداشت، اساساً آنها را نادیده گرفت مگر در مواردی که بالارفتن دعوی درونی در شورای این یا آن شهر، فرصت مغتنمی را برای کوبیدن کل شوراهای برای آن فراهم می‌ساخت. رئیس شورای اسلامی شهر تبریز، ضمن انتقاد از این که "صدا و سیمای آذربایجان شرقی برای انعکاس اخبار و مطالب مطروحه در این شورا، وجوه هنگفت مطالبه می‌کند"، گفت: "مسئولان این رسانه مهم در استان، شورای اسلامی شهر تبریز را با دستگاه‌های تجاری و ... اشتباه گرفته‌اند."

پس از بسته شدن تعداد زیادی از روزنامه‌ها، انتشار خبرهای مربوط به مسائل و فعالیتهای شوراهای نیز، به غیر موارد استثنایی شورای شهر تهران در یک سال اخیر، تنها به یکی دو نشریه محدود گشته است. نشریات محلی نیز که، علی‌القاعده بایستی جای بیشتری به اخبار و رویدادهای حیطه انتشار خود، و از جمله شوراهای شهروروستا، اختصاص بدهند، در این مورد وضعیت بهتری از روزنامه‌های سراسری ندارند. زیرا که غالب مطالب آنها را بولتنهای خبری "ایرنا" و "ایسنا" و یا مقالات

روزنامه‌های کثیرالانتشار تشکیل می‌دهند. متقابلاً، هم در صفحات شهرستانهای روزنامه‌های سراسری و هم در نشریات محلی، بیشترین حجم اخبار را، گذشته از سخنرانیهای فلان و بهمان استاندار و فرماندار و یا مدیرکل در فلان بهمان جلسه و همایش، خبرهای مربوط به "شورای اداری" استان و شهرستان به خود اختصاص می‌دهند. "شورای اداری"، جلسه‌ای اداری با حضور و ریاست فرماندار و روسای ادارات شهر (در سطح شهرستان) و یا با حضور و ریاست استاندار و مدیران کل و روسای ادارات (در سطح استان) است که جهت هماهنگی و تصمیم‌گیری درباره امور مهم محلی و یا ابلاغ و اجرای سیاستها و دستورات عمده صادره از مرکز تشکیل می‌شود. آیا با وجود امثال این "شوراهای" و نهادها و شیوه‌کار مرسوم آنها، دیگر جایی برای عرض اندام و نفس کشیدن شوراهای شهر و روستا باقی می‌ماند!؟

محدودیت‌های قانون

دومین مشکل عمده‌ای که شوراهای محلی در بدو حیات با آن روبرو شدند، کمبودها، ابهامات و تناقضات فراوان قانون مربوط به این شوراهای بود. یعنی، علاوه بر موانع ناشی از بنیادها و ساختارهای مذهبی، سیاسی، اداری و قومی و قبیله‌ای موجود، نهادهای تازه تأسیس با محدودیت‌های شدید قانونی در عرصه کار و فعالیت عملی خود مواجه گشتند.

قانون ناظر بر این نهادها، قانونی است که پس از بارها تغییر و اصلاح در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی، سرانجام با عنوان "قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران"، در خرداد ۱۳۷۵ به تصویب مجلس رسیده است. این قانون، فهرست نسبتاً مبسوطی از وظایف را برای شورای روستا و شورای شهر برمی‌شمارد، درحالی که اختیاراتی که همین قانون برای شوراهای در نظر می‌گیرد اصلاً با آن شرح وظایف خوانایی ندارد. مثلاً، "بررسی و شناخت کمبودها، نیازها و نارساییهای

موجود" و "تهیه طرحها و پیشنهادهای اصلاحی و عملی در این زمینه‌ها و ارائه آن به مقامات مسئول ذیربط" و "نظارت و پیگیری در اجرای طرحها و پروژه‌های عمرانی" و نصب و عزل "دهیار"، از جمله وظایف و اختیارات شورای اسلامی روستاست. یا در مورد شورای اسلامی شهر، که وظایف و اختیارات آن شامل نصب و عزل شهردار، نظارت بر امور شهر و عملکرد شهرداری، وضع و وصول و عوارض و "خودیاری"، "برنامه ریزی در خصوص مشارکت مردم در انجام خدمات اجتماعی" و ... می‌شود. در همین حال، این قانون، تصویب و اجرای بسیاری از همان کارها و فعالیتهای شورای شهر و یا روستا را منوط به "توافق دستگاه ذیربط"، "تأیید فرماندار یا استاندار" و "دستورالعملهای وزارت کشور" می‌سازد. از سوی دیگر، طبق همان قانون، شوراهای موظف به "تیین و توجیه سیاستهای دولت"، "تشویق و ترغیب" و "همکاری با مسئولین اجرائی و نهادها و سازمانهای مملکتی در زمینه‌های مختلف ..." می‌شود. (رجوع شود به "اتحادکار" شماره ۵۶، آذر ۱۳۷۷)

ابهام و تناقض آشکار راجع به حیطه واقعی مسئولیتهای و اقتدار شوراهای محلی، ویژگی بارز این قانون است. لکن این تناقض اساساً از سر سهو و تصادف و یا، چنان که ادعا می‌کنند، صرفاً ناشی از "فقدان تجربه" نبوده است. بلکه قصد قانونگذار، که در مورد خود تشکیل و راهاندازی این شوراهای نیز دچار تردید بوده، آن بوده است که اینها هیچ گاه از کنترل دستگاه‌های حکومتی خارج نشوند. این را هم باید افزود که، علاوه بر این قانون، قوانین و مقررات گوناگونی در زمینه امور مربوط به روستاها یا شهرها (مسکن، ساختمان و شهرسازی، حمل و نقل، مالیاتها و عوارض، محیط زیست، فعالیتهای فرهنگی و ...) طی سالیان گذشته وضع شده است که این تناقض و پیچیدگی را دو چندان می‌نماید.

در هر حال، این اشکالات و ابهامات قانونی، از همان آغاز کار شوراهای اسلامی شهر و روستا، به یک رشته بحث و جدلها در

از یک میلیون جمعیت دارند و مجموعاً نیمی از بیش از ۶۰ درصد جمعیت شهرنشین ایران را در خود جای داده‌اند) مسئله مالی ابعادی کاملاً متفاوت با مسائل شهرهای کوچک دارد. در بین این شهرها هم، برحسب موقعیت جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی هرکدام از آنها، حجم بودجه و داراییهای شهرداری فرق می‌کند، ضمن آن که غفلت کامل از توزیع متعادل امکانات و توسعه هماهنگ مناطق کشورهم، تفاوت‌های موجود آنها را هم شدیدتر ساخته است. در روستاها، که شوراها نه غالباً امکان و نه قانوناً اختیار وضع و وصول عوارض را دارند، اساساً، بودجه‌ای در کار نیست، مگر آن که دستگاه‌های دولتی طرح یا کمکی موردی را به آنها اختصاص دهند و یا خود اهالی پولی را جمع کرده و کاری را پیش ببرند. یعنی که "بی مایه فطیر است!"

در شهرهای بزرگ، و بویژه تهران، به منظور پرداخت هزینه‌های فزاینده شهر و شهرداری، مبادرت به فروش گسترده مجوز تراکم ساختمان می‌کنند که این "راه حل"، به نوبه خود، مشکلات عدیده ای را برای شهر ایجاد می‌نماید. در جاهایی که شهرداری زمین، املاک و اموال قابل ملاحظه‌ای دارد، از طریق فروش و یا واگذاری حق بهره برداری از آنها، هزینه‌های جاری و عمرانی شهرداریها تأمین می‌شود. از این رو نیز، طی این دوره، خصوصی‌سازی یکی از سیاستها و تأکیدات عمده بسیاری از شهرداران و شوراها بوده است. در نبود و یا کمبود این گونه امکانات و کمکهای دولتی، برای جبران مخارج شهر و خود شهرداری و خود شورا، همه چشمها به دریافت عوارض دوخته می‌شود، بطوری که شورای شهر مآلاً به "ماشین" وضع و وصول عوارض تبدیل می‌گردد.

یکی از اعضای شورای شهر اهواز، در اوایل کار این شورا، با ذکر "کمبود منابع مالی" به عنوان یکی از مشکلات عمده اهواز، گفت: "جهت توسعه و عمران شهر باید به صورت منابع مالی فکر کرد و شورا تمام وقت و انرژی خود را روی این مسئله بگذارد." رئیس شورای شهر

خلاء و ابهام را برنمی‌تابد و در عمل نهایتاً آن که زور و امکانات بیشتری دارد کار و حرف خود را پیش می‌برد، در اینجا نیز رفع این ابهام و اشکال قانونی، عملاً به زیان شوراها تمام شده است. شورا‌هایی که در اصل نیز، چه در مقایسه با نیازها و خواستههای مردم شهر و روستا و چه در مقام قیاس با تجربه شورا‌های محلی و منطقه‌ای در جوامع دیگر، از اختیارات بسیار محدودی برخوردار بوده‌اند. صرفنظر از موارد بسیار معدود توفیق نسبی شورا در فلان شهر یا روستا، و جدا از مواردی که این نهادها کاملاً بی‌خاصیت و یا عملاً تعطیل شده‌اند، آنچه در عمل پیشرفته، ایفای نقش شورا به عنوان نهاد "حائل" و یا "تعدیل کننده" خواستههای مردم در برابر ارگانهای حکومتی و در خدمت اینها بوده است.

کمبود منابع مالی

ناگفته پیداست که اجرای مصوبات و تصمیمات شورا‌های مورد بحث، مشروط به دسترسی و تأمین منابع مالی لازم برای آنهاست، وگرنه غالب این مصوبات صرفاً بر روی کاغذ باقی مانده و بی‌ثمر خواهد بود. بنابراین، گذشته از همه ملاحظات و مسائل قانونی، سیاسی یا اجتماعی، میزان قدرت و تأثیرگذاری واقعی این نهادها بستگی دارد به بودجه ای که روی آن تصمیم می‌گیرند و درآمدها و امکاناتی که می‌توانند فراهم کنند.

اما، از یک سو در اثر رشد شتابان جمعیت، تداوم مهاجرت (خالی شدن روستاها و تراکم شهرها) و گسترش شهرنشینی، و از سوی دیگر با اجرای طرح به اصطلاح "خودگردانی" و کاهش شدید کمکهای دولتی به بودجه شهرداریها، غالب شورا‌های شهر و روستا، با کمبود و یا نبود منابع مالی ضروری برای پیشبرد تصمیمات و طرحهای خود روبرو بوده‌اند. طبعاً شدت و حدت این مسئله، در همه شهرها یا روستاها و یا مناطق مختلف کشور، یکسان نیست: در شهرهای خیلی بزرگ یا "کلان شهرها" (شامل تهران، مشهد، اصفهان، تبریز، شیراز، اهواز و کرج، که هرکدام بیش

←
میان اعضا شوراها و شهرداران و مسئولان و متولیان دولتی دامن زد که هنوز هم ادامه دارد. غالب این مجادلات حول این محور اصلی بوده است که آیا این شوراها "بازوی مدیریت" هستند یا سهمی هم (اگرچه اندک) در قدرت و مدیریت محلی دارند؟ آیا نقشی صرفاً "مشورتی" ایفا می‌کنند یا این که اختیار "تصمیم‌گیری و نظارت" در حیطة معینی را دارند؟

استاندار ایلام، به عنوان مثال، برآنست که "اعضای شوراها به عنوان رابطین بین مردم و دولت باید مسائل، مشکلات و نارساییهای منطقه خود را شناسایی و به مسئولان انتقال دهند." استاندار اردبیل، در نشست با اعضای شورای این شهر، بر "ضرورت همدلی و همکاری بیشتر" شورا‌های اسلامی با دستگاه‌های اجرایی تأکید می‌کند. اما یکی از اعضای شورای همان شهر می‌گوید: "اختیارات شورای شهر، کم و محدود است به گونه‌ای که این اختیارات به هیچ‌وجه متناسب با وظایف گسترده و متنوعی که بر اساس قانون اساسی برعهده شوراها گذاشته شده است، نیست." معاون استانداری گلستان، ضمن اشاره به "انتزاع امور شوراها از معاونت عمرانی به معاونت سیاسی و امنیتی" درباره "ابهاماتی که در مورد جایگاه قانونی شوراها در جامعه مطرح می‌شود" اظهار می‌دارد: "در قانون شوراها نواقصی وجود داشت که تا زمانی که این قانون اجرا نمی‌شد امکان شناخت آنها نبود." ولی معاون حقوقی "حزب کارگزاران سازندگی" و عضو شورای شهر تهران از "قانون موجود شوراها به عنوان اصلی ترین دلایل ناکارآمدی" آنها نام می‌برد و می‌گوید: "به واسطه آن که پیش بینی عملکرد شوراها دشوار بود، تنظیم‌کنندگان این قانون به تصویب قانون حداقلی پرداختند" و اضافه می‌کند که "نمایندگان مجلس در بازنگری نسبت قانون شوراها ... تغییرات ناچیزی به کار بسته‌اند."

لکن از آنجا که عرصه قدرت و سیاست،

این نهادها، به واسطه‌گری و باندهایی روی آورده و بکوشند که از این نمود کلاهی برای خود بدوزند. در این عرصه، اینها تنها می‌توانستند به نمایندگان مجلس رژیم تأسی بجویند که اکثر آنها سالهاست به این قبیل کارها مشغولند. رئیس شورای شهر سنج، خطاب به اعضای این شورا، گفت: "ما نباید کار چاق کنی کنیم و فقط افراد را برای رفع مشکلات آنان به دستگاه‌های اجرائی معرفی کنیم، ما باید حساب شده و برنامه‌مند و جمعی کار کنیم" و از آنها خواست "با توجه به توقعات بسیار مردم و محدودیتهای قانونی شوراها، تلاش کنند خواسته‌های مردم تعدیل شود".

لکن واقعیت اینست که عقب ماندگی و مسائل زندگی مردم در غالب روستاها و شهرها چندان مترکم و حاد شده است که نیازها و خواستههای مبرم آنها، در حقیقت، بسیار ابتدائی و اساسی است و تلاش برای "تعدیل" آنها معنایی جز سلب حق حیات و آسایش اولیه آنها ندارد. کمبودها و مشکلات عمده اکثر روستاها شامل تأمین آب آشامیدنی، تهیه سوخت، ایجاد و مرمت راه ارتباطی و نظایر اینهاست. و کمبودها و مشکلات غالب شهرها در ردیف جمع‌آوری و دفن منظم زباله‌ها، تعریض یا آسفالت کوچه‌ها و خیابانها، ایجاد فاضلاب، احداث پارک، مسکن و امثال اینهاست. به منظور چاره‌جویی برای این مشکلات و مسائل دیگر، یکی از خواستههای اصلی مردم تشکیل شوراها برای تأمین مشارکت و نظارت واقعی و مؤثر آنان در تصمیم‌گیریها و تعیین سرنوشت‌شان بوده، کاری که نه در توان شوراهای اسلامی شهر و روستاست و نه اساساً این شوراها بدان منظور ایجاد شده‌اند.

شکست افشاگر

شورای اسلامی شهر تهران

انحلال رسمی شورای اسلامی شهر تهران، حدود دو ماه پیش از برگزاری انتخابات دومین دوره شوراها و چهارماه قبل از خاتمه عمر آن شورا، نقطه پایانی بود بر یک ماجرای مضحک و تراژیک که،

متنفذین محلی، اصلاً شورا و مصوبات آن را جدی نمی‌گیرند. در بعضی شهرهای کوچک، شوراها از شهرداران برگزیده خود سلب اختیار می‌کنند و نتیجه آن می‌شود که عملاً هیچ کاری پیش نرود. مثلاً در جویبار (مازندران) در پی تداوم و تشدید این اختلافات، امور جاری شهر و از جمله جمع‌آوری زباله نیز مختل می‌شود. به دنبال شکایت معاون شهرداری میان‌دوآب از رئیس شورای این شهر، وی به اتهام افترا و اهانت، به ۶ ماه حبس تعزیری محکوم می‌گردد. در خرم‌آباد، که ظاهراً به عنوان یکی از شوراهای "موفق" نیز معرفی می‌شود، در همان اوایل کار، یک عضو شورا به اتهام برداشت غیرقانونی از وجود شهرداری، زندانی می‌شود. در همین شهر، ۵ عضو (از ۹ عضو) شورای شهر، به دلیل تشکیل جلسه "غیرقانونی" و عزل شهردار، توسط دادگستری بازداشت می‌شوند. یکی از اعضای شورای شهر تبریز، در اعتراض به "اعمال نفوذ برخی از ارگانها در امور شهری" در مقابل استانداری تحسن می‌کند. گفته می‌شود که اعتراض وی به اقدام "تعاونی مسکن بسیج" در تصاحب بخشی از اراضی شهر و عدم رسیدگی به این مسئله در شورای شهر، بوده است.

در این شرایط، دور از انتظار نبود که بسیاری از شوراهای شهر علاقه خاصی به ایجاد و گسترش دفتر و دستک و تشریفات پیدا بکنند در حالی که، ظاهراً، یکی از هدفهای اصلی تشکیل این نهادها، کاهش بوروکراسی وسیع موجود و تسریع در پیشرفت امور بوده است. خرید یا اجاره ساختمان، استخدام کارکنان و تهیه اتومبیل و وسایل دیگر برای شورا، دریافت حقوق یا "حق‌الزحمه"، تصویب آیین‌نامه‌های جورواجور و ... از جمله مشغله‌های مهم تعداد زیادی از این شوراها بوده است. این مسئله نیز یکی از موضوعات کشمکشهای جاری شورا با شهرداری را فراهم کرده بود زیرا که تصویب بودجه شهرداری از اختیارات شورا، ولی پرداخت بودجه و هزینه‌های خود شورا به عهده شهرداری است.

در وضعیتی که وصف آن گذشت، همچنین دور از انتظار نبود که بخشی از اعضای

اصفهان، ضمن اعلام تصویب بودجه ۴۴۵ میلیارد ریالی سال ۱۳۸۰ شهرداری اصفهان، اظهار داشت: "برای اداره شهر دو راه وجود دارد: یا باید از منابع ملی استفاده شود و یا هزینه‌های شهرنشینی را افراد ساکن در شهر بپردازند. آنچه که در دنیا رایج است و هیچ‌گیزی هم وجود ندارد این است که مردم باید همکاری کنند...". اگر برای شوراها "هیچ‌گیزی" از اخذ عوارض وجود ندارد، بسیاری از مسئولان دولتی از این کارکرد شوراها استنقبال می‌کنند و ترجیح می‌دهند که همان کاری را که قبلاً شهرداریها یا وزارت کشور در این زمینه می‌کردند، اکنون خود شوراها به انجام رسانند. استاندار آذربایجان غربی، در همایش شهرداران، گفت: "با به کارگیری پتانسیل شوراها می‌توان به افزایش منابع درآمد شهرداریها و تشویق دستگاه‌های اجرائی و محلی و افزایش مشارکت مردمی جهت همکاری بیشتر با مدیریت شهری دست یافت". در حال حاضر، انواع و اقسام عوارضی که به وسیله شهرداریهای شهرهای بزرگ دریافت می‌شود، به بیش از ۶۰ نوع می‌رسد. پیوسته که اخذ این همه عوارض، به صورت مستقیم و یا از طریق تشدید گرانی زندگی در شهر، فشارهای مضاعفی را بر اقشار متوسط و پایین جامعه تحمیل می‌کند بدون آن که آنها حداقل نظارت و کنترلی بر چگونگی خرج این منابع داشته باشند.

در نبود اختیارات، ناتوانی در جانداختن شورا و انباشته شدن معضلات، توجه بیشتر این نهادها به دعوا با شهرداران و یا درگیریهای درونی باندی و گروهی و یا بهره‌برداری از شوراها صرفاً به عنوان یک "سکوی پرش"، معطوف می‌شود. در آغاز، در بسیاری از جاها، همان شهرداران گماشته وزارت کشور، در سمت خود ایفا می‌شوند ولی بتدریج اختلافات و کشمکشهای شورا و شهردار بالا می‌گیرد. در برخی جاها، شهرداران با پشتگرمی به حمایت مسئولان و یا

درونی آن را نیز تا اندازه ای تغییر داد، بطوری که دو تن از اعضای علی‌البدل (از کاندیداهای رقیب ائتلاف "دوم خرداد" به جمع شورا پیوستند.

در همان حال که شورای تهران در پی ساختمان و تزئینات سالن، ایجاد دفاتر و استخدام کارمندان، و تعویض پی در پی هیأت رئیسه شورا (۵ بار طی ۴ سال) بود، مسائل و مشکلات مدیریت شهری و، بطور کلی، شهر تهران نیز روی هم انباشته و حادث می‌شد. "تهران بزرگ" از حیث مسائل و نابسامانیها نیز خیلی بزرگ است و بودجه و امکانات و کارکنان شهرداری تهران کمتر از برخی از وزارتخانه‌ها نیست. میراثی که مدیریت طولانی مدت گروه کرباسچی برای شهر و شورای آن برجای گذاشته بود، علاوه بر تعدادی فرهنگسرا، بوستان و اتوبان، آلودگی بیشتر، رشد بازهم بی‌قواره و بی‌حساب و کتاب، قدرت‌گیری بدون کنترل مسئولان و مدیران شهرداری، فساد مالی، بدهیهای سنگین و ... بود. فروش تراکم ساختمانی و برج سازی و فروش تخلف (دریافت جریمه و حق و حساب و صدور مجوز لازم برای هرکار) فارغ از ضوابط قانونی و ملاحظات شهرسازی و زیست محیطی، از "شاهکار"های دارودسته کرباسچی بوده که تنها یکی از عواقب زیانبار آن، وابسته کردن اداره امور شهر تهران به تداوم فروش تخلف و تراکم بود. اما، اگرچه الویری با اتفاق آرا به شهرداری تهران انتخاب شده و همچنین شورا بخشی از اختیارات خود را به منظور تسریع در امور شهرداری پس از رکود دو ساله، به وی تفویض کرده بود، هنوز سالی نگذشته بود که اختلافات شورا با شهردار و یا درون خود شورا، آشکار گردید. این اختلافات، ابتدا پیرامون بودجه شهرداری، تعویض یا انتصاب برخی از مدیران شهرداری و یامیزان "پاداش" پرداختی به آنها، خرید خانه برای شهردار از بودجه شهرداری و امثال اینها بود، ولی بتدریج موضوعات و مسائل دیگری را نیز در بر گرفت. الویری در شورای شهر استیضاح شد. اما بعد از رأی گیری مجدد (با ۹ رأی از ۱۲ رأی) در

فراوان، مرتضی الویری، به اتفاق آرا به عنوان شهردار تهران تعیین شد. در این میان، جناح بازنده انتخابات شوراها نیز بیکار ننشسته بود، همان طور که بعداً نیز از هر فرصتی برای کارشکنی و مانع تراشی در برابر فعالیت این شورا استفاده می‌کرد. در همان آغاز کار، آیت‌الله یزدی در خطبه‌های نماز جمعه، با این عنوان که "شورای شهر تهران رجزخوانی را شروع کرده است" آن را به باد انتقاد گرفت، چرا که این شورا درخواست کرده بود که دادگاه مربوط به محاکمه "سردار" نقدی و شهرداران مناطق تهران، به صورت علنی برگزار شده و نمایندگان از سوی این شورا در آن حضور یابند. اما دعوی عمده دیگر این جناح با شورا و شهرداری تهران، در مورد مسئله "سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران" بود که آمه‌های جناح خامنه‌ای، با بهره‌گیری از دوره بلاتکلیفی شهرداری، آن را در دست گرفته بودند. بعد از مجادلات فراوان و دخالت‌های رهبر، شورای نگهبان و ... آمه‌های شورا و شهرداری، طی یک لشکرکشی کوچک، آن "سازمان" را مجدداً در اختیار گرفتند. ولی این مسئله نزدیک به یک سال مشغله بزرگی برای شورا ایجاد کرده بود.

هنوز پنج ماه از عمر شورای جدیدالتأسیس سپری نشده بود که ۵ عضو اصلی و علی‌البدل آن (و از جمله نوری، جمیله کدیور و غرضی) استعفا کردند تا در انتخابات مجلس ششم شرکت نمایند. اما این استعفا، به هر دلیل و بهانه‌ای که بود، عملاً به معنی بی‌اعتنایی اعضای مستعفی به آرای انتخاب کنندگان و بی‌اهمیتی شورا از دیدگاه آنها بود و نتیجتاً بخشی از شرکت کنندگان در انتخابات آن را، در مورد جایگاه چنین شورایی، دچار تردید و سرخوردگی می‌کرد. بعد از نوری، عباس دوزدوزانی، از حزب‌اللهی‌های قدیمی، به ریاست شورا برگزیده شد. اما او نیز، پس از چندماه، با انتقاد از عدم حضور منظم و عدم همکاری اعضای شورای شهر، کناره گرفت و قهر کرد و رفت. گویا که وی خیر نداشت که اکثر اعضا، غیر از عضویت شورا، مناصب و مشغله‌های فراوان دیگری هم دارند! در هر حال، خروج اینها از شورا، ترکیب

طی چهارسال، در مرکز "أم القرای اسلامی" و یا "پیشانی نظام" در جریان بود. این ماجرا نه فقط گوشه دیگری از دعوای دستجات حکومتی بر سر مناصب سیاسی و موقعیتهای اقتصادی را آشکار می‌نمود بلکه ماهیت واقعی و شکست وسیع شورای اسلامی دستپخت آنها را نیز برملا کرد.

انتخابات شورای شهر تهران در اسفند ۱۳۷۷، چنان که می‌دانیم، به پیروزی کامل ائتلاف گروههای "دوم خرداد" انجامید و ۱۵ عضو اصلی این شورا از میان نامزدهای این گروهها برگزیده شدند. اما به رغم این پیروزی قاطع در برابر دار و دسته خامنه‌ای، از همان فردای آغاز به کار این شورا در نهم اردیبهشت ۱۳۷۸، رقابتها و اختلافات درونی "دوم خردادیها" شروع شد.

نخستین موضوع مهم مورد اختلاف، انتخاب شهرداری تهران، یعنی مهمترین کار شورا طبق قانون موجود شوراها، بود. نمایندگان "جبهه مشارکت ایران اسلامی"، که در بین ۱۵ نفر اکثریت را تشکیل می‌دادند، خواهان تعیین کاندیدای مورد نظر خود به آن سمت بودند. حزب "کارگزاران سازندگی"، دومین گروه تشکیل دهنده اعضای شورا، در پی بازگرداندن کرباسچی به این منصب و حفظ دار و دسته وی در شهرداری تهران بود. عبدالله نوری، نماینده اول رئیس شورای شهر نیز، ظاهراً با این استدلال که برای مقابله با جناح رقیب بایستی همان تیمی که توسط آن جناح برکنار و محاکمه شده، بر سر کار آورده شود، از خواست "کارگزاران" پشتیبانی می‌کرد. با اجرای حکم و زندانی شدن کرباسچی، بازگشت وی به شهرداری هم منتفی شد و این بار "کارگزاران" یکی از معاونان وی را به عنوان کاندیدا معرفی کردند. نوری نیز از این کاندیدا حمایت، و در مقابل انتخاب هر فرد دیگری به مقام شهرداری، تهدید به استعفا نمود. در همین حال، رفسنجانی هم برای انتخاب محمد غرضی به شهرداری تهران فشار می‌آورد ... خلاصه پس از کشاکشهای

آنها بود، کوشید با مصالحه، اعمال فشار و تهدید به انحلال. این قضیه را تا موعد برگزاری انتخابات بعدی شوراهای اسلامی شهر و روستا بخواهاند. ولی نه کوششهای این وزارتخانه، نه آوردن دوباره دوزدوستانی و گذاشتن وی به ریاست شورای تهران و نه پا در میانی دیگر مقامات رژیم ثمری بخشید و درگیرها ادامه یافت و معضلات گریبانگیر شهر تهران هم تشدید گردید. سرانجام "هیات مرکزی حل اختلاف" شوراها (متشکل از معاون رئیس جمهوری، معاون دادستان کل کشور، معاون قوه قضائیه، سه نماینده مجلس و معاون وزیر کشور) در ۲۴ دیماه گذشته رأی به انحلال شورای اسلامی شهر تهران داد. وزارت کشور، به عنوان قائم مقام شورا، معاون عمرانی این وزارتخانه را به شهرداری تهران منصوب کرد. بدین ترتیب، تصدی امور تهران به جای اول خود بازگشت و شورای اسلامی این شهر و شهرداران برگزیده آن، در چهارسال گذشته، نه تنها گرهی از مشکلات این شهر نگشودند بلکه به سهم خود بر آنها افزودند.

حمایت می‌کردند، و گروه ۶ نفره مرکب از طرفداران "حزب همبستگی ایران اسلامی" به سرکردگی اصغرزاده (دبیرکل این حزب) و افراد وابسته به جناح خامنه‌ای، که خواهان استیضاح و برکناری ملک مدنی بودند. بعد از این دیگر جلسات رسمی شورا تشکیل و یا قادر به هیچگونه تصمیم‌گیری نمی‌شد. این بار دیگر دفاتر شورای شهر بود که مورد لشکرکشی و تصرف آدمهای شهرداری قرار می‌گرفت. در این میان دستگاه قضایی تحت امر ولی فقیه نیز، بر مبنای این که "ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است" تعدادی از اعضای شورا را به دنبال شکایت طرف مقابل و یا به بهانه‌های دیگر، جلب و محاکمه می‌کرد. اصغرزاده در پی شکایت الویری به دادگاه جلب و بازجویی شد، برای عطریانفر احضاریه صادر گردید. الویری پس از کناره‌گیری، اخیراً محاکمه و محکوم به انفعال موقت و جریمه شد. با بالاگرفتن این دعواها، وزارت کشور به منظور جلوگیری از بی‌آبرویی بیشتر و بی‌اعتباری افزون‌تر شوراهایی که متولی

سمت خود ابقا گردید، ولی نهایتاً از این کار کناره‌گیری کرد. در اواخر سال ۱۳۸۰، ملک مدنی، شهردار سابق اصفهان و نامزد گروه "کارگزاران"، به جای الویری برگزیده شد. اما هنوز چند هفته‌ای از شروع کار وی سپری نشده بود که با اعلام توقف فروش تراکم در برخی از مناطق تهران، اختلافات درونی شورا به حد انفجار رسید و گروه وسیع دیگری از مسئولان و نهادهای حکومتی را هم وارد این دعوا کرد. اعلام توقف فروش تراکم توسط شهردار جدید، ظاهراً به دلیل جلوگیری از ساخت و ساز و اشباع بیشتر مناطق تهران، صورت گرفته بود، اما بزودی معلوم گشت که پیش از اعلام این دستور (که بدون تصویب و حتی مشورت شورای شهر صادر شده بود) و حتی پس از آن، حجم زیادی از تراکم به وسیله خود شهرداری به فروش رفته است. علاوه بر این، در پی اعلام خبر توقف فروش تراکم، قیمت‌های املاک و آپارتمانها در آن مناطق (که طی سالهای اخیر دچار رکود نسبی شده بود) شدیداً بالا رفت و سود کلانی نصیب گروهی از مستغلات داران و بساز و بفروشها کرد. بنابراین، سریعاً آشکار گردید که مسئله مورد اختلاف نه ضوابط و اصول شهرسازی و نه حتی جلوگیری از تراکم افزون‌تر در مناطقی از تهران است بلکه موضوع اصلی دعوا میلیاردها تومانی است که از این طریق جابه جا و دست به دست شده و می‌شود. وزارت مسکن و شهرسازی و بانک مرکزی مخالفت خود را با تصمیم یک جانبه شهردار اعلام کردند و دیری نگذشت که نمایندگان مجلس هم وارد میدان شده و یک هیات تحقیق و تفحص از شهرداری تهران تشکیل دادند. پس از آن، دیگر همه صف بندیها و تهاجمات متقابل در درون و بیرون شورا و شهرداری تهران حول "مسئله تراکم" شکل گرفته بود. در داخل شورا، دو دسته در برابر هم صف آرایی کرده بودند: گروه ۷ نفره متشکل از نمایندگان "کارگزاران" و "جبهه مشارکت" به سرکردگی عطریانفر، که از شهردار

از صفحه ۲۸

بیانیه اتحاد عمل برای دمکراسی....

- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران
- استقرار نظامی دمکراتیک و مردمی در شکل جمهوری متکی بر انتخابات آزادانه اکثریت مردم ایران
- تامین آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک و مدنی مردم و تضمین آزادی احزاب و تشکل‌ها
- تامین حقوق ملی خلق‌های ایران
- جدایی کامل دین از حکومت و آزادی همه اعتقادات، ادیان و مذاهب
- لغو هرگونه تبعیض جنسی و تامین برابری حقوق زنان و مردان
- تامین حقوق و ارتقاء سطح زندگی کارگران و زحمتکشان و حقوق بگیران
- تامین حق حاکمیت مردم ایران در مناسبات بین‌المللی و مخالفت با هرگونه مداخله خارجی

زنده باد آزادی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی

۲۲ بهمن ۱۳۸۱ / ۱۱ فوریه ۲۰۰۳

متشکل از:

- حزب دمکرات کردستان ایران

- سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سیاست های ضدکارگری رژیم ،

نابودی زندگی کارگران و زحمتکشان را هدف مستقیم خود قرار داده است !

شدید و تکانه هایی با دامنه گسترده در میان عموم مردم و بویژه کارگران به وجود خواهد آورد.

در این رابطه یادآوری و طرح چند نکته ، جهت درک بهتر شرایط ، دلایل و اهداف این تهاجمات و هم چنین موقعیت و شرایط کارگران ضروری به نظر می رسد.

نخستین بار در تاریخ ۲۹ فروردین ۷۸ ، این تهاجم تحت عنوان “خروج کارگاه های دارای ۳ نفر کارگر و کمتر از شمول قانون کار” ، از جانب جناح محافظه کار رژیم که در مجلس از اکثریت برخوردار بود ارائه شد. این طرح به دلیل توازن قوای معینی بین جناح های مختلف رژیم و هم چنین شرایط و اوضاع جامعه و مخالفت ها و مبارزات کارگران مسکوت ماند. در صورت تصویب این طرح در آن تاریخ حداقل یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر از شمول قانون کار محروم می گردیدند.

در اسفند ماه ۱۳۷۸ با تصویب مجلس پنجم ، کارگاه های کمتر از ۵ نفر کارگر از شمول قانون کار افزون بر ۴۰۰ هزار نفر بر شمار بیکاران افزوده شد.

مجلس ششم نیز با توجیه ایجاد اشتغال ، با تصویب خروج کارگران قالی باف از شمول قانون کار ، بیش از ۳۰۰ هزار نفر از کارگران قالی باف را از حداقل حقوق خود نیز محروم نمود. کارگرانی که ۹۰٪ آنان را زنان و دختران کم سن و سال تشکیل می دهند.

باید خاطر نشان کرد که اتخاذ سیاست های ضدکارگری محدود به تهاجمات رژیم تحت عنوان خارج کردن کارگران کارگاه های کوچک کمتر از ۵ یا ۱۰ نفر کارگر نبوده است . رژیم با استفاده از هر فرصتی جهت نابودی زندگی کارگران و زحمتکشان استفاده کرده است. برای نمونه می توان به بخش نامه وزارت کار در سال ۱۳۷۳ اشاره نمود. در سال ۱۳۷۳ طی بخش نامه ای از سوی وزارت کار ، تبدیل قراردادهای رسمی به استخدام پیمانی و موقت قانونی اعلام شد که به نامنی کاردر میان شاغلان منجر شد. از موارد دیگر اتخاذ دائمی سیاست های ضدکارگری می توان به جزئیات آئین نامه باخرید کارکنان رسمی دولت که در دی ماه گذشته به دستگاه های اجرایی ابلاغ شد و تعدیل (اخراج) ۲۶

امروز ، در شرایطی که بر اساس آمار منتشره از سوی رژیم حتی بخش عمده کارگرانی که شاغل هستند ، زیر خط فقر بسر می برند و یا این که دو یا چند شغله بودن در ایران به یک امر طبیعی و بدیهی مبدل گشته است، در حالی که بحران مزمن ، عمیق و گسترده بیکاری در ایران که خود نماد و نمایانگر بحران عمیق و گسترده در بخش های مختلف اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی است هر روز سفره کارگران و دیگر زحمتکشان را خالی و خالی تر می کند ، سیاست های رژیم آنان را در چنگال فقر و نابودی بیشتر انداخته و زندگی شان را تالان می کند.

در چنین اوضاعی ، تعرض رژیم جمهوری اسلامی به طبقه کارگر و خصوصا به حلقه های ضعیف یا ضعیف ترین حلقه های آن گسترش و شدت بی سابقه ای یافته است. این تهاجم را چگونه باید تحلیل کرد ؟ اهداف درازمدت و استراتژیک رژیم کدام است ؟ چرا رژیم این چنین بی محابا بر زندگی نه تنها کارگران ، بلکه به زندگی دیگر اقشار اجتماعی چنگ و دندان می کشد ؟ این تهاجمات و شرایط نامساعد کارگران و زحمتکشان ، ریشه در کدام عوامل دارد ؟

تعرض و تهاجم اخیر به طبقه کارگر ، تحت عنوان خروج کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار ، دارای چنان اهمیت و ابعادی است که تاثیرات آن بلادرنگ از حدود این بخش از کارگران و یا حتی کارگران شاغل در کارخانجات و صنایع بزرگ و کل طبقه کارگر فراتر می رود و اصولا با زندگی و مطالبات و مبارزات زحمتکشان ، معلمان ، زنان ، جوانان و بیکاران گره می خورد. دلایل فریبکارانه ای چون “بهینه کردن قانون کار” ، “انعطاف پذیری روابط کار” ، “ایجاد اشتغال” ، “فراهم کردن زمینه سرمایه گذاری” و یا “موقتی بودن طرح” ، دقیقاً برای پنهان داشتن اهداف سرمایه داران و در راس آنان دولت برای این تعرض و تهاجم است.

این تعرض و تهاجم با آگاهی و اهداف معین و مشخص انجام می گیرد و به هیچ وجه از سر تقفن و تصادف نیست که دنبال می شود و به همین دلیل هم از ضعیف ترین نقطه آغاز شده است . این تعرض بی تردید عوارض و لطمات

درمرداد ماه سال جاری ، هم زمان با برگزاری نشست های به اصطلاح سه جانبه (نمایندگان تشکل های کارگری دولتی ، تشکل های کارفرمایی و دولت) پیرامون بازنگری در قانون کار و تغییرات در این قانون ، کمیته های کوچک تری نیز از جمله کمیته بررسی مواد ۱۸۹ و ۱۹۱ قانون کار ، که در واقع بررسی چگونگی خارج شدن بخش کشاورزی و کارگاه های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار را دنبال می کند ، تشکیل شده است.

براساس ماده ۱۸۹ قانون کار ، در بخش کشاورزی ، فعالیت های مربوط به پرورش و بهره برداری از درختان میوه ، انواع نباتات ، جنگل ها و مراتع ، پارک های جنگلی و نیز دامداری و تولید و پرورش ماکیان و طیور ، صنعت نوغان و پرورش آبزیان و زنبورعسل ، کاشت ، داشت ، برداشت و سایر فعالیت ها در کشاورزی به پیشنهاد “شورای عالی کار” و تصویب هیات وزیران ، می تواند از شمول قسمتی از این قانون (قانون کار) معاف گردد. هم چنین ماده ۱۹۱ قانون کار تصریح می کند که کارگاه های کوچک کمتر از ۱۰ نفر را می توان برحسب مصلحت موقتا از شمول بعضی از مقررات قانون کار مستثنی کرد.

محمد عطاردیان ، دبیر “کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی ایران” پیرامون پیشنهادات گروه کارفرمایی برای تدوین آیین نامه های اجرایی این دوبند گفته است : “در حال حاضر بحث بر سر این است که کارگاه های زیر ۱۰ نفر و شاغلان در بخش کشاورزی از چه موادی از قانون کار معاف شوند. مهم ترین نکته در این مورد از نظر ما بحث اخراج کارگران از این کارگاه هاست. درحال حاضر فسخ قرارداد دردهسرهایی برای کارفرما دارد و علاوه بر بحث مادی که شامل پرداخت حق و حقوق کارگر است ، کارفرما باید به کرات به وزارت کار مراجعه کند که زمان زیادی از کارفرما در این زمینه گرفته می شود.” (روزنامه ایران ۲۰ مرداد ۸۱)

در دی ماه گذشته نیز ، وزیر کار خروج کارگاه های زیر ۱۰ نفر و کمتر از آن شمول قانون کار اعلام کرد. این طرح به مدت ۳ سال قرار است اجرا گردد و پس از آن مجددا مورد بازنگری قرار گیرد.

هزار پرسنل وزارت راه و راه آهن در بهمن ماه جاری نام برد.

امروز در ایران کمتر نظریه پرداز و یا کارشناس و صاحب نظر اقتصادی و حتی مدیران کلیدی در امور اجرایی رژیم را می توان یافت که به این واقعیت که جمهوری اسلامی دچار بحران عمیق، همه جانبه و فزاینده ای است اعتراف نکرده باشد. برای مثال بر اساس گزارش دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه ریزی، شاخص بهره وری سرمایه در ایران در سال ۵۵، حدود ۲۵۷ واحد و در سال ۸۰ حدود ۴۶ واحد بوده است.

این بحران خود را در رکود، تورم، بیکاری، ناکافی بودن سرمایه گذاری ها، بالابودن ریسک سرمایه گذاری، ناتوانی در جلب سرمایه های داخلی و خارجی، جبالی شدن اقتصاد، کاهش بازده سرمایه (اعم از سرمایه انسانی و پولی)، گرایش سرمایه به بخش های زودبازده و پربازده نشان می دهد.

دکتر ادیب، محقق اقتصادی، در باره بحران اقتصادی و وضعیت صنایع ایران در گفتگویی با هفته نامه آبان (شماره ۱۴۰ مهر ۸۱) به این مسئله چنین پرداخته است: “بر روی هم ۳۱ کارخانه در استان اصفهان، ۵۲۰ میلیارد تومان بدهی دارند. این بدهی نوعا با بهره های بالای ۲۰٪ است. به عبارت دیگر این ۳۱ کارخانه امسال چیزی مازاد بر ۱۱۰ میلیارد تومان بهره پرداخت خواهند کرد و به طور معمول این کارخانه ها زیان ده هستند. برای روشن شدن حجم بدهی این کارخانجات به گفته های استاندار اصفهان اشاره می کنم که می گوید کل درآمد ادارات دولتی اصفهان در سال ۷۹ برابر ۱۶۰ میلیارد تومان بوده است و به عبارتی این ۳۱ کارخانه بیش از ۳ برابر کل درآمد ادارات دولتی استان اصفهان در وضع موجود بدهی دارند. “وی ادامه می دهد: “سودآورترین کارخانه استان اصفهان در سال ۷۹، فولاد مبارکه بود که ۴۰ میلیارد تومان سود برده ولی رئیس شرکت ملی گاز استان اعلام داشته که به فولاد مبارکه ۶۰ میلیارد تومان سوبسید گاز داده شده است. درواقع این سودآورترین کارخانه ۲۰ میلیارد تومان ضرر داده است. کرکس ها به جان هم افتاده اند، سازمان برنامه اعلام کرده که ما ۱۶۴۰۰ شرکت دولتی داریم که درآمد نفت به صورت رانت بین ۲۰ وزارت خانه و این شرکت ها توزیع می شود. جنگ کرکس ها منجر بدان شده که رانت تنها در میان ۱۰۰ شرکت از ۱۶۴۰۰ شرکت دولتی تقسیم شود و ۱۶۲۰۰ شرکت دولتی از دریافت رانت و سوبسید محروم شده اند.”

وی در مورد بیکاری و مسئله اشتغال می گوید: “بزرگ ترین مشکل، مشکل اشتغال است. کارخانه های بالای ۵۰ نفر کارگر ما در کل ۹۳۷ هزار نفر را دربرگرفته اند. با ارزیابی من حدود ۶۰۰ هزار نفر آن ها مازاد هستند. ما در صنعت، شرکت های دولتی و وزارت خانه ها با یک نیروی مازاد به کمیت یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر روبرو هستیم و براین اساس چنان چه خانواده های آن ها را ۴ نفره درنظر بگیریم این مجموعه شامل ۷ میلیون نفر می شود. اگر به این افراد بیمه بیکاری به میزان ۱۵۰ هزار تومان ماهانه پرداخت شود به مبلغی حدود ۲۲۴۰ میلیارد تومان در سال احتیاج است و قابل توجه این که کل درآمد ریالی حاصل از فروش نفت در ۹ ماهه اول سال ۸۰ برابر با ۵۲۴۰ میلیارد تومان بوده است و این یعنی حدود ۵۰٪ درآمد نفت باید در سال صرف پرداخت بیمه بیکاری شود که در نتیجه پرداخت بیمه بیکاری به این افراد از حیطة امکانات کشور خارج است.”

درک آن چه که در بالا به آن اشاره شد با نگاهی به برنامه سوم توسعه اقتصادی رژیم روشن تر خواهد شد. برنامه سوم توسعه که اصولا روح دو برنامه شکست خورده گذشته بر آن حاکم است با رویکردی پولی (Moneytrism) نهایتا از تصویب مجلس ششم گذشت. اگرچه دست اندرکاران اصلی تدوین و اجرای برنامه های اول و دوم توسعه، خود با اعلام “ناکامی های” منتج از برنامه های فوق به شکست برنامه ها اشاره داشتند ولی برنامه سوم ناظر بر همان دیدگاه به تصویب می رسد. در برنامه سوم توسعه آمده است که: “به طور کلی اصلاحات ساختاری و نهادهای سیاستی، مبتنی بر نظام بازار باید حول محورهای آزادسازی قیمت ها، مقررات زدایی، انحصارزدایی، خصوصی سازی، آزادسازی تجاری و آزادسازی سرمایه گذاری مستقیم متمرکز باشد.”

مجموعه بندهای بالا در تاثیر متقابل برهم و برکل اقتصاد ایران به معنای راهبرد و اجرای سیاست های تعدیل اقتصادی که همانا سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در راستای جهانی شدن و پیوستن به سازمان تجارت جهانی بود.

آن چه به نام خصوصی سازی در ابعاد مختلف مانند خصوصی سازی کارخانجات و صنایع، بانک ها، شرکت های بیمه پیش رفته است، همه با جابجایی و انتقال مالکیت همراه بوده است که با توجیه ناکارآمدی دولت و کوچک سازی دولت صورت گرفته است.

دیدگاه ناظر بر برنامه سوم و چارچوب نظری حاکم بر آن مبتنی بر اصالت و اتکا و ترجیح غیراصولی بر سرمایه فیزیکی در برابر سرمایه انسانی است. اشاره به ارزیابی سازمان برنامه درباره بخش خصوصی در گزارش طرح سازماندهی شرکت های دولتی در سال ۷۸ به نتیجه گیری از موضوع کمک می کند. “در شرایط فعلی بخش خصوصی، نه انگیزه و نه توانایی به عهده گرفتن فعالیت های تولیدی را ندارد.” اینک باید توضیح داد چنان چه خصوصی سازی به معنای یک نوع بازتوزیع ثروت اجتماعی است این توزیع ثروت به نفع کدام طبقه اجتماعی صورت می گیرد. با چه انگیزه ای چوب حراج به داروندار توده ها زده می شود.

و اما از آن جا که در ساختار اقتصادی ایران فعالیت های غیر مولد غالب است سرمایه به طور کلی و هم چنین سرمایه خارجی بطور اتوماتیک به سوی فعالیت های تجاری و غیرمولد کشیده می شود. اصولا تا چنین ساختاری برقرار است این نوع سرمایه گذاری نمی تواند اشتغال را باشد و باید توضیح داد که چه رابطه ای میان سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال وجود دارد. بر مبنای کدام الگوی تکنولوژیکی، در کدام بخش از اقتصاد و به ازای چه مقادیر معین از سرمایه خارجی چشم انداز حل مشکل بیکاری وجود دارد.

به عبارت دیگر براساس آن چه که بطور مختصر در بالا بدان ها اشاره شد رژیم جمهوری اسلامی، ساختاری را فراهم آورده که ماحصلش جز بحران، ویرانی، تباهی و بیکاری برای توده های میهنمان، ارمغان دیگری نداشته و نخواهد داشت. کانون اصلی بحران در موجودیت کلیت این نظام است و برای غلبه بر این بحران جز تغییر این نظام و ساختار موجود راه دیگری وجود ندارد.

خارج کردن کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر کارگر از شمول قانون کار بر بستر چنین شرایطی و با این اهداف و نیات صورت می گیرد. دامنه شمول این طرح، کارگران زیادی را در ابعاد میلیونی دربر خواهد گرفت. این ابعاد با در نظر داشتن این که حدود ۹۲٪ کل کارگاه های کشور را شامل می گردد. در واقع ۹۰٪ کارگران مشمول این طرح می گردند. این طرح با جهت گیری و حمله به کارگرانی که از هیچ تشکلی برخوردار نیستند تنظیم شده تا قدرت چانه زنی و خواست مطالبات و حقوق انسانی آنان را هر چه بیشتر تضعیف و محدود کند.

این طرح به یقین روحیه محافظه کاری و

بیانیه مشروعی از سوی رضا پهلوی در روز ۲ بهمن ۱۳۸۱ با عنوان "میثاق با مردم" در روزنامه های اینترنتی منتشر شد. با اوجگیری بحران حکومتی در ایران و احتمال حمله امریکا به عراق، تغییر و تحولاتی در عرصه سیاسی ایران دور از انتظار نیست. رضا پهلوی نیز همچون بسیاری دیگر از چهره های سیاسی اپوزیسیون، فعالیت های خود را بیشتر کرده و با استفاده از چندین شبکه تلویزیونی ماهواره ای، که عمدتاً از سوی طرفداران سلطنت (که به احتمال زیاد از پشتیبانی مالی مراکز قدرت در امریکا بهره مندند) راه اندازی شده است، تبلیغات سیاسی خود را گسترش داده است. وی به عنوان پسر شاه سابق ایران و مدعی تاج و تخت، خواهان بازگشت سلطنت به ایران و شکلگیری یک حکومت مشروطه پادشاهی است.

بیانیه فوق را می توان در سه بخش تفکیک کرد. بخش اول و دوم عمدتاً به روند انقلاب ۱۳۵۷ و سرنگونی نظام پادشاهی و پروسه استقرار جمهوری اسلامی و اوضاع سیاسی - اجتماعی کنونی در ایران می پردازد. در این دو بخش بیانیه می کوشد تا ضمن کشیدن پرده ای بر دوران حکومت استبدادی محمد رضا پهلوی، شکلگیری حکومت دینی را ناشی از "باورهای ساده دلانه توده" و اشتباه مردم ارزیابی کرده و با تکیه بر سیاه کاری های حکومت اسلامی، برای حکومت استبدادی پهلوی ها اعتبار بیافزیند. در بخش سوم اما به ارائه برنامه پیشنهادی برای

جایگاه یک پادشاه بی اختیار و تشریفاتی در دمکراسی آینده ایران چیست؟

احمد آزاد

خود را درباره حکومت آینده ایران بیان کند. هر ایرانی می تواند خواستار ایجاد سیستم حکومتی از نوع جمهوری [سکولار، سوسیالیستی، دمکراتیک دینی، ...] یا پادشاهی [مشروطه یا غیر مشروطه] و یا هر فرم دیگری که می شناسد، باشد. این مردم هستند که نوع حکومت آینده خود را انتخاب خواهند کرد.

- فرزند بزرگ شاه سابق بودن، هیچ حق ویژه ای را برای رضا پهلوی در ادعای تخت و تاج در ایران، ایجاد نمی کند. هر ایرانی حق دارد نه تنها نوع حکومت آینده را پیشنهاد کند، بلکه خود هم کاندید اجرای آن باشد. از این رو همانقدر رضا پهلوی می تواند مدعی تاج و تخت باشد که نواده گان احمد شاه قاجار یا مش باقر کاسب محل یا خانم میهن ایرانی کارمند آموزش و پرورش یا ...

اما مهمترین مسئله در این بیانیه بخش سوم آن است که به برنامه پیشنهادی برای آینده ایران می پردازد. در بیانیه آمده است که: "مردم ما دریافته اند که دین باید از دولت جدا، و نظام سیاسی بر اساس حاکمیت مردمی و آرای ملت باشد." و در دنباله گفته می شود که: "مبارزه امروزی ما مردم ایران با استبداد مذهبی حاکم برای آن نیست که این استبداد سرنگون شود ولی

آینده ایران می پردازد. در این نوشته من عمدتاً به نقد بخش سوم بیانیه رضا پهلوی خواهم پرداخت. اما مقدمتاً باید چند نکته را تاکید کنم:

- پیرامون تاریخ پادشاهی در ایران و بویژه دوران حکومت پهلوی ها تا کنون کتابهای بسیاری نوشته شده و نوشته خواهد شد. آنچه دو پادشاه مستبد این سلسله و حکومت آنها با ایران و مردم آن کردند، در تاریخ ثبت است و بر کسی پوشیده نیست. رضا پهلوی و طرفداران حکومت پادشاهی پهلوی ها قادر به تحریف تاریخ نبوده و نخواهند بود. اما طبیعی است که هر بار سعی کنند تا در توضیح حکومت پهلوی ها، دست به کلی گویی زده و تاریخ را دگرگونه بازگویی کنند.

- سیستم حکومتی پادشاهی در ایران پس از قرن ها در بهمن ۱۳۵۷ با یک انقلاب بزرگ توده ای واژگون شد. از آن تاریخ تقریباً ربع قرن می گذرد. هدف مردم از برانداختن حکومت خودکامه پادشاهی، کسب آزادی، دمکراسی و حکومت مردم بر مردم بود. عدم تحقق خواسته های مردم در حکومت جمهوری اسلامی به هیچوجه حقانیتی برای سیستم حکومتی قبلی ایجاد نمی کند. حکومت شیخ نیز همچون حکومت شاه استبدادی است.

- هر ایرانی حق دارد تا نظر

جای خود را به نظامی بسپرد که دوباره به گونه ای دیگر باز تولید کننده سنت های استبدادی در گذشته های دور باشد. باور من اینست که نظام آینده ایران، چه در شکل جمهوری، چه در شکل پادشاهی مشروطه، در قالب اصولی شکل بگیرد که برای حاکمیت سیاسی در جامعه خاستگاهی جز مردم و رای آزادانه مردم نشناسد."

رضا پهلوی، مدعی تاج و تخت پادشاهی در ایران، می پذیرد که مردم ما برای این مبارزه نمی کنند که مستبدی برود و مستبد دیگری جایش بگیرد، بویژه از نوع سنتی آن! همچنین می پذیرد که حاکمیت سیاسی تنها متکی است بر مردم. در مورد شکل حکومت بعد از جمهوری اسلامی نیز جمهوری یا پادشاهی مشروطه را پیشنهاد کرده و میگوید: "این پادشاهی، از آنجا که مانند بدیل دیگر، یعنی جمهوری، در رقابتی آزاد در یک همه پرسی نظارت شده از سوی مراجع داخلی و بین المللی به رای مردم ایران تعیین خواهد شد، مشروعیت خود را به دموکراتیک ترین شیوه از ملت خواهد گرفت." طبعاً رضا

پهلوی خواستار شکلگیری حکومت پادشاهی مشروطه است و برای آن که این پادشاهی از نوع سنتی آن نشود می گوید: "در چنین نظامی، حاکمیت، بی قید و شرط، تنها از آن مردم خواهد بود، و کار حکومت به دست هیات وزیرانی سپرده خواهد شد که مورد تایید مردم اند و در برابر آنان مسئول. تفکیک قوا و تامین استقلال کامل قوه قضائیه از ارکان این گونه نظام



دولتی است که اگر در قالب پادشاهی مشروطه باشد، پادشاه در آن مقامی است کاملاً غیرمسئول و غیرمجاز به دخالت در امر حکومت، (تاکیدات از من است). وی تا آنجا دمکرات می شود که حتی مکانیزم مورثی پادشاهی را هم به رای مردم می گذارد!!

طرح پیشنهادی رضا پهلوی کاملاً روشن است. او پیشنهاد می کند که پس از ربع قرن الغای پادشاهی در ایران، مردم مجدداً و این بار از طریق صندوق های رای، حکومت پادشاهی را به ایران بازگردانند. این حکومت به قانون اساسی مشروطه متعهد و وفادار خواهد بود و پادشاه فقط سلطنت خواهد کرد و نه حکومت. دولت منتخب مردم اداره کشور را بدست خواهد گرفت و در مقابل مردم پاسخگو خواهد بود. به بیان دیگر، وی یک حکومت پارلمانی سلطنتی مشابه حکومت های انگلستان یا اسپانیا را پیشنهاد می کند.

اکنون دو سوال طرح می شود:
۱- بطور معمول کسانی که به قدرت مادام العمر می رسند و بطور ویژه در مورد پهلوی ها، تجربه تاریخی نشان داده است که که آنها جز به منافع خود به چیز دیگری فکر نمی کنند و ب راحتی هر سوگندی را زیر پا خواهند گذاشت. جد پدری رضا پهلوی، پهلوی اول (رضا شاه) و هم پدرش، محمد رضا شاه، هر دو در هنگام جلوس بر تخت سلطنت، سوگند وفاداری به قانون اساسی مشروطیت خوردند. هر دو پس از چندی

این قانون را زیر پا گذاشتند و با خودکامگی کامل بر ایران حکومت کردند. چه تضمینی وجود دارد که رضا پهلوی چنین نکند

۲- اگر پادشاه آینده ایران اختیاری ندارد و "غیرمجاز به دخالت در امر حکومت" است و کشور از طریق مجلس نمایندگان مردم و دولت منتخب مردم اداره می شود، چه نیازی به پادشاه است؟ شاه بی خاصیت به چه دردی می خورد؟ پادشاه تشریفاتی چه مشکلی را از مردم حل می کند؟ چرا باید ملت ایران هزینه سنگین برپایی و نگهداری یک دربار پادشاهی را بر عهده گیرد؟ خاصیت این دستگاه در چیست؟

بیانیه در این مورد می گوید: "تنها مظهر وحدت ملی و تداوم بخش هویت تاریخی و نماد یگانگی مردم در دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور خویش."

توجیه بیانیه کاملاً نادرست است. این توجیه کسی است که به مردم باور ندارد. هویت تاریخی یک سرزمین را مردم آن سرزمین می سازند و نه پادشاهان. پادشاهان، قلدران شمشیر بدستی بودند که با گردن کلفتی و کشت و کشتار به قدرت رسیدند. محمد رضا پهلوی نیز که زیر سرنیزه ارتش متفقین به پادشاهی رسید، با همه جلال و جبروتش، در انقلاب بهمن تاج و تخت را رها کرد به خارج گریخت، وگرنه سر بر بالای دار می داد. خود رضا پهلوی برای پادشاه شدن به مردم نیاز دارد و بدون مردم ایران هیچ نیست جز "آقای رضا پهلوی".

مردم ایران برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور خویش نیازی به شاهان نداشتند و ندارند. این پادشاهان بودند که در طول تاریخ برای حفظ تاج و تخت خود، به مردم ایران متوسل شدند. در طول بیش از سه هزار سال چه بسیار پادشاهان که آمدند و رفتند، اما ایران، ایران ماند چرا که مردم در این سرزمین ماندند و از آن دفاع کردند. قرن ها است که اقوام گوناگون در این سرزمین، در صلح و آرامش، با یکدیگر زندگی می کنند. در طول تاریخ پادشاهان وحدت ملی را فقط به ضرب شمشیر و سرکوب خونین اقوام ایرانی حفظ کردند. آخرین آن واقعه لشکرکشی به آذربایجان و کشتار هزاران آزادیخواه توسط ارتش شاهنشاهی محمد رضا پهلوی بود. و هر زمان نیز که نیاز بود چه بسیار پادشاهان که برای حفظ اقتدار خود بر طیل اختلافات قومی کوبیده و جنگ های قومی به راه انداخته اند.

وحدت ملی ایران از مسیر وحدت آگاهانه و داوطلبانه اقوام ساکن این سرزمین می گذرد. امروز مرزهای یک کشور را نه شمشیرزنان ارتش آن کشور، که قوانین و معاهدات بین المللی پاسداری می کند. دوران بربریت و فئودالیزم به سر رسیده است. اگر قومی از اقوام ساکن ایران نخواهد در یک اتحاد داوطلبانه با دیگر اقوام باقی بماند، هیچ ارتش و نیروی نظامی نمی تواند با خواست یک ملت مخالفت کند. خاک هر سرزمین متعلق به مردمی است که بر روی آن زندگی میکنند و نه به

شجرنامه پادشاهان و قلدران تاریخ.

آیا در کشورهایی که در آنها رژیم پادشاهی سالها است ملغی شده و حکومتهای جمهوری شکل گرفته، "وحدت ملی یا تمامیت ارضی و استقلال" وجود ندارد؟ آیا هویت تاریخی ملت فرانسه پس از سرنگونی حکومت پادشاهی بوربون ها خدشه یافته و یا تحریف شده است؟

اساساً روند دمکراتیزه شدن کشورهای پادشاهی اروپا یکنواخت نبوده است. در برخی حکومت استبدادی پادشاهی بدنبال یک خیزش اجتماعی و انقلاب سرنگون شده و بعضاً سر برخی از شاهان بر سر دار و یا زیر تیغ گیوتین رفت. در برخی دیگر پروسه تحولات دمکراتیک تدریجی و در یک کشاکش مدام با شاه و کاستن از قدرت و اختیارات وی بود. در این نمونه ها پس از یک پروسه طولانی نهایتاً خانواده های پادشاهی موفق شدند ثروت خانوادگی خود را حفظ کرده و با تشریفاتی کردن سمت خود، از امتیازاتی نیز بهره گیرند. تداوم حضور این پادشاهان تشریفاتی، نه بر اساس انتخاب آگاهانه مردم، که بر پایه روند تحولات اجتماعی و نتیجه مبارزه طولانی مردم با پادشاهان مستبد بوده است. اما امروزه ادامه این سیستم در این کشور ها، با توجه به تشریفاتی بودن و هزینه سنگینی که بر خزانه ملی تحمیل می کند، زیر سوال است و روز بروز دولت ها از امتیازاتی که تاریخاً به خانواده های پادشاهی در برخی از کشورهای اروپایی داده شده، می کاهند.

اسلامی، با قانونی نمودن ارتجاعی ترین اشکال ستم بر زنان، تلاش گسترده ای صورت داده است تا زنان را به پستوی خانه ها فرستاده و دستاوردهای مبارزات دهها ساله زنان را بیش از پیش لگدمال سازد. آنان را از محیط کار و تولید کنار گذاشته و به به بخشی از دارائی مردان تبدیل نماید و حق هرگونه زندگی آزادانه را

ایجاد خانه های زنان، یک ضرورت است

مرضیه

حکومت اسلامی بر کشورمان دستاوردی جز تشدید بی سابقه این همه بی عدالتی و تضیقات نداشته است و فقر به یک پدیده عمومی تبدیل گشته است ، و جمهوری

به جرات می توان گفت، که وضعیت زنان تحت حاکمیت جمهوری اسلامی به شکل بی سابقه ای شدت یافته است. رشد نجومی و سرسام آور فحشا، فرار از خانه، خودسوزی ، طلاق، سنگسار آنان و هزار گونه تحقیر و تبعیض و ستم بر علیه زنان کشورمان جزئی از ارکان رژیم قرون وسطائی جمهوری اسلامی است. بیست و چهار سال

حکمی برانید. شما امروز می توانید در حرف، گوی سبقت را از همه دمکرات های جهان بربائید و فردا هم در حکومت پادشاهی مشروطه خود، یک شغل بی دردسر بی مسئولیت بر عهده گیرید. خودتان بگویید خاصیت یک پادشاه بی اختیار در ایران چیست؟ وحدت ملی و نماد تاریخی ایران را تکرار نکنید. پاسخ آنها داده شد. پادشاهان در تاریخ ایران تنها نماد خودکامگی و چپاول و غارت و کشتار بوده اند و بس. اما اگر واقعا انسانی دمکرات شده اید و واقعا صداقتی در حرف های خود دارید، باید قبل از هر کس دیگر بپذیرید که دوران پادشاهی در ایران به سر رسیده و یک جامعه دمکراتیک متکی بر اراده مردم نیاز به اینگونه تشریفات ندارد. مردم می توانند مستقیما حکومت خود را انتخاب کرده و هر زمان نیز که لازم دیدند، آنها را تغییر دهند. شما هم همچون میلیونها زن و مرد ایرانی می توانید در آن آزاد و دمکراتیک، انتخاب کنید و انتخاب شوید. ریاست جمهوری شوید. دوستدارانتان به شما رای خواهند داد.

آینده نیازی به این خاصه خرجی ها ندارد. قرن ها مردم این سرزمین پادشاهان بسیاری را تحمل کرده اند. بس است. ما برای حفظ وحدت ملی خود نیازی به پادشاه نداریم. بالعکس بدون پادشاه و آخوند، وحدت ملی ما بهتر حفظ خواهد شد. این مردم هستند که از استقلال ایران و مرزهای آن حفاظت می کنند و خواهند کرد و نه پادشاه. هویت تاریخی ایران با مردم ایران تعریف شده و می شود. مردم ایران برای اداره کشور خود به پادشاه نیازی نداریم ، مردم می توانند آزادانه و با اختیار مدیران جامعه خود را برگزینند و هر زمان نیز که بی لیاقتی دیدند، آنها را تغییر خواهند داد.

آقای رضا پهلوی

شما با مردم ایران میثاق می بندید که یک حکومت مشروطه پادشاهی دمکراتیک !! برپا خواهید کرد. اگر در آن چه می گوئید واقعا صادق هستید، خود بگویید که چه نیازی به این میثاق است؟ اگر پادشاه اختیاری ندارد که کاری هم نمی تواند کند. شما می خواهید یک شاه تشریفاتی باشید. یک سمت تشریفاتی چه میثاقی دارد که با مردم ببندید؟ شما برای خودتان قدرتی قائل نشده اید که بخواهید فرمانی دهید یا

مقتدر، فرمان ده و با جریزه می خواهند. اینها آماده هستند تا مجددا نوکران جانثار شاهی شوند که با فرامین ملوکانه اش، میلیونها میلیون تومان ثروت این سرزمین را به جیب آنها سرازیر کند. اینها می خواهند امکاناتی را که در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، به نفع "آزاده های آخوندها" از دست داده اند، دوباره بدست آورند. این مجموعه شاه بی اختیار نمی خواهد. اگر هم امروز، همچون رضا پهلوی، ژست دمکراتیک می گیرند، ولی هدف اصلی آنها کسب مجدد قدرت و چپاول مجدد این کشور است.

اگر همگان می پذیرند که ملت ایران به اندازه کافی حکومت های استبدادی را تجربه کرده است و حکومت آینده ایران باید یک حکومت دمکراتیک متکی بر اراده مردم باشد، جایگاه یک پادشاه بی اختیار و تشریفاتی در این دمکراسی چیست؟ این پادشاه تشریفاتی چه مشکلی را حل می کند و چه هزینه ای را می آفریند؟ آیا برای ملتی که پس از حکومت آخوندها باید سالها برای بازسازی کشور و زدودن خرابی های آنها بکوشد، پادشاه تشریفاتی یک چیز لوکس و خاصه خرجی نیست؟ به اعتقاد من ملت ایران در

این کاملاً طبیعی است که رضا پهلوی بکوشد تا تاج و تخت از دست رفته خاندان پهلوی را مجددا بدست آورد و طبعاً باید با توجیهاتی این چنین سعی در قانع کردن مردم داشته باشد. همچنین وی می تواند از فجایع حکومت اسلامی و مقایسه آن با حکومت پدر خود بهره برده و حکومت پادشاهی را توجیه کند. در عین حال به دلایل شرایط تاریخی ناگزیر است حداقل چهره دمکراتیکی از خود نشان داده و حکومت پادشاهی مشروطه دمکراتیک !! را تبلیغ کند.

اما آیا همه طرفداران حکومت پادشاهی در ایران، خواهان یک شاه بی اختیار هستند؟ یقیناً چنین نیست. جدای از بخشی از مردم عادی کوچه و بازار که در مقایسه دو حکومت شاهی و شیخی، با گفتن صد رحمت به کفن دزد قبلی، حکومت شاهی را نوعاً ترجیح می دهند، بخش عمده هواداران این نوع حکومت را سرمایه داران فراری، پیرامونیان خاندان پهلوی، وابستگان دربار سابق و کلاً منفعت بران آن رژیم تشکیل می دهند. در خاطر این جمع، حکومت شاه سابق برابر بود با امتیازات بسیار، امکان چپاول و تاراج ثروت های ملی ایران، بدون آن که به کسی حساب پس دهند. اینها یک شاه





از آنان سلب کند. اما علیرغم این همه فشار و ستم بر زنان رژیم نتوانسته است زنان را از ادامه مبارزاتشان برای کسب حقوق خویش بازدارد. زنان با به چالش طلبیدن سنت های عقب مانده و ارتجاعی، که با روی کار آمدن جمهوری اسلامی ابعادی بی سابقه یافته است، به مبارزاتشان برای در هم شکستن حصار شرع و قانون ادامه داده و در بسیاری از موارد رژیم را وادار به عقب نشینی ساخته اند.

با این وجود فقر روز افزون و ستم و بی عدالتی حاکم بر کل جامعه باعث گردیده است که بسیاری از زنان کشورمان، برای گریز از اجحافات، و اعمال خشونت در خانواده و جامعه یا حتی به خاطر سیر کردن شکم خود و فرزندانشان، به ناچار خانه های خود را رها کرده و آواره خیابانها گردند.

تبعیض علیه زنان، در خانواده، محل کار و جامعه از بارزترین مشخصه های رژیمهای عقب مانده و مذهبی از جمله جمهوری اسلامی است. اما مختص فقط این رژیم ها نیست. در کشور های صنعتی و پیشرفته نیز زنان از تبعیض و خشونت در امان نیستند. با این تفاوت، که در این کشور ها، زنان به واسطه آگاهی و مبارزات پیگیرشان موفق شده اند بخشی از حقوق پایمال شده خویش را بدست آورند. از حمایت جامعه و سازمان های مدافع حقوق زنان برخوردار شوند که ایجاد خانه های امن برای زنان یکی از این دستاوردهاست. رژیم جمهوری اسلامی تلاش کرده است که تحت پوشش حمایت و یا ارشاد زنان و دخترانی که ناچار به ترک خانه های خود شده اند، به ایجاد کاریکاتوری این نوع خانه ها دست بزند. اما این خانه های به ظاهر امن عوامل رژیم، خیلی زود به اماکنی تبدیل شده اند، که زنان و دختران مراجعه کننده به آن به شدیدترین شکل ممکن مورد سوء استفاده های جنسی و غیره قرار گرفته اند که با افشا شدن آن چه که در خانه ریحانه کرج روی داده بود و تحت پوشش حمایت از زنان، عوامل حکومتی دست به ایجاد بساط فحشا و فروش زنان دست زده بودند، اهداف پلید سردمداران رژیم از دست زدن به ایجاد این قبیل خانه ها بر

ملا گردید.

شکی نیست که ایجا خانه زنان زیر نظر سازمان های زنان و نهاد های اجتماعی مدافع حقوق زنان از ضروریات کمک به زنانی است که دیگر راهی جز ترک خانه ندارند، و در بی پناهی شان در دام شیادانی می افتند که به نام قانون و شرع به تجارت انسان های بی پناه می پردازند. از همین رو نیز انتقال تجربه و نیز آشنائی با چگونگی کار و سازماندهی این قبیل خانه ها به ساختار و عملکرد و چگونگی ایجاد خانه های زنان در کشور های پیشرفته می تواند

راهگشا بوده و به رشد جنبش خود یاری در میان زنان کمک کند.

خانه های زنان در کشورهای اروپائی از سوی موسسات دولتی مبارزه با تجاوز (تجاوزات جنسی و یا آزار و اذیت های روحی و جسمی) به حقوق دختران و زنان ایجاد گردیده و بخش عمده بودجه آن از سوی این موسسات تامین می گردد. این اماکن، دارای کادرهای ورزیده و متخصص از افراد روانشناس متخصص و بزرگسالان و کودکان، مددکار اجتماعی و متخصصین امور حقوقی و مشاوره ای خانواده هستند. تمامی کارمندان این خانه ها را زنان تشکیل می دهند و همگی به تبعیضی که بر زنان روا داشته می شود واقف اند و دارای گرایشات فمینیستی می باشند. کارمندان این اماکن به صورت سه شیفته، مسئولیت اداره این خانه ها را به عهده داشته و بلافاصله پس از پرکردن فرمهای متعلق به ورود زنان و یا دختران تازه وارد و ثبت دلایل آمدن این افراد، در صورت نیاز به روانکاوای تازه واردین می پردازند.

خانه زنان: مکانی امن برای زنان و دخترانی است، که به دلایل گوناگونی امکان ماندن در کنار خانواده های خود را از دست می دهند و ناچار به ترک خانه های خود می شوند. همچنین برای زنان و

دخترانی است که به هر شکلی در جامعه تحت آزار های جسمی و روحی قرار می گیرند. برای اسکان در این خانه ها، هیچگونه محدودیتی از قبیل، ملیت، مذهب، سن و شغل وجود ندارد. آدرس این نوع خانه ها کاملاً مخفی بوده و مراجعه کنندگان به این اماکن از طریق پلیس و مددکاران اجتماعی، در پی شرایطی ویژه به این محل ها آورده می شوند. علت مخفی نگه داشته شدن این امکان حفاظت زنان در مقابل اقدامات جنون آمیز و یا تهدیدات ناشی از سوی همسران و یا بستگان آنان است.



کارکنان خانه امن زنان، باید دارای تجربه و توانائی کافی در زمینه های روانشناسی و مشاوره با زنان بوده و خود از اتکاء به نفس و روحیه ای قوی برخوردار باشند.

هزینه های اقامت و خوراک و پوشاک تازه واردین تا دو هفته از زمان ورودشان، از طریق این مراکز و پس از آن در صورتی که این افراد شاغل باشند توسط این زنان و یا دختران پرداخت میگردد و در صورت عدم اشتغالشان از طریق سازمانهای مددکاری وابسته به دولت تامین می گردد. افراد و یا موسسات غیر دولتی نیز، با کمک های مالی داوطلبانه خویش این خانه ها را مورد حمایت قرار می دهند.

در طی مدت اقامت این گونه اشخاص، کلاس های آموزشی و ورزشی دایر است و فرزندان این افراد به مدارس نزدیک به محل سکونت تازه اشان فرستاده می شوند. همچنین در طی همین مدت، مسائل و مشلات حقوقی این افراد از طریق وکلای زن، به صورت مجانی پیگیری و انجام می پذیرد.



شش ماه پیش، پس از انتشار سند سیاسی مصوبه کمیسیون منتخب کنگره هفتم اکثریت، این بحث طرح بود که آیا رهبری اکثریت قادر به پیشبرد این سند خواهد بود؟ اهمیت این سوال از این زاویه بود که برای اولین بار جناح چپ این سازمان نه تنها سند سیاسی پیشنهادی خود را به سند رسمی سازمان تبدیل کرده بود، که در درون ارگان های رهبری کننده نیز اکثریت شده بود. سند مصوبه کمیسیون عمدتاً بازنویسی دو سند ارائه شده به کنگره از سوی گرایش چپ اکثریت بود. این سند حاوی سه محور اصلی است:

- مرزبندی روشنی با اصلاح طلبان حکومتی دارد و اعلام می کند که "سیاستهای راهبردی و کاربردی و شیوه های تاکتونی اصلاح طلبان حکومتی در پیشبرد جنبش اصلاحات به شکست رسیده و آن را به رکود کشانده است."
- خواهان استقرار حکومتی دمکراتیک و لائیک در شکل جمهوری بوده و جدایی دین از دولت را یک اصل در حکومت دمکراتیک می شناسد.
- مردم را دعوت به نافرمانی مدنی می کند.

اکنون پس از گذشت بیش از هشت ماه از تصویب این سند، فرصتی است تا با بررسی مواضع سیاسی شورای مرکزی اکثریت، میزان وفاداری آنها به این سند و پیشرفت آن را ارزیابی کنیم.

در بررسی سرمقاله های نشریه کار و اعلامیه ها، در مجموع تغییراتی را می توان دید. حمایت از خاتمی و اصلاح طلبان کاهش یافته و جابجا به ناتوانی وی یا اصلاح طلبان اشاره رفته است. کوشش در جداکردن مبارزه مردم از جناح های حکومتی و همراهی با جنبش مستقل مردم بیشتر شده است. از این زاویه تحولات کنگره آخر، بازتابی در سیاست های اکثریت یافته است. اما این تغییرات و این بازتاب به هیچوجه هم عرض و همگام با تحولات جامعه نیست. اکثریت همچنان امید خود به اصلاح طلبان را باز ننهاده است و همچنان به تحول از بالا امیدوار است. همچنان اصلاح طلبان را خطاب قرار می دهد و همچنان آنها را نصیحت می کند،

دعوت به عمل می کند، تشویق می کند و گاه به جانشان غری هم می زند.

هیات سیاسی - اجرائی اکثریت در ۲۲ آبان ماه ۱۳۸۱

در اعلامیه ای با عنوان "تهاجم محافظه کاران را

درهم شکنیم - به حمایت از دانشجو یان برخیزیم" در ابتدا به دو لایحه ارائه شده از سوی خاتمی به مجلس اشاره کرده و می گوید که: "شواهد حاکی است عزمشان را به تصویب آنها جزم و ماندنشان در حکومت را به این تصویب مشروط کرده اند" "این ارزیابی نادرست بر واقعیت ها متکی نیست. این حلقه بیرونی اصلاح طلبان بودند که مسئله خروج از حاکمیت را طرح کردند و نه خاتمی و اصلاح طلبان در دولت. دوما همان ها نیز به سرعت حرف خود را پس گرفتند. اعلامیه در دنباله در برخورد به تهدید خامنه ای در آوردن مردم به میدان در صورت عدم توافق سران سه قوه، اعلامیه می گوید: "از زبان خامنه ای هیچ معنای دیگری جز کشاندن پای نیروهای نظامی و شبه نظامی وفادار به ولایت فقیه علیه اصلاح طلبان حکومتی بطور عام و شخص خاتمی ندارد. (تاکید از من است) بدنبال اوجگیری بحران ناشی از دستگیری و محکومیت آغاچری و گسترش تظاهرات دانشجویان، خامنه ای دست به این تهدید زد. از نظر رهبری اکثریت تهدید خامنه ای نه متوجه مردم و جنبش اعتراضی آنها که فقط و فقط متوجه اصلاح طلبان و خاتمی می باشد. جالب اینجا است که در بخش دوم همین اعلامیه به گسترش تظاهرات دانشجویی اشاره شده و می گوید: "سمتگیری مستقل آنها از گرایش های حکومتی و اتکاء آنها به مطالبات مردم است. همه شواهد و اظهارات حاکی از تداوم و گسترش بیشتر این اعتراضات و تظاهرات در روزهای آتی اند" "اما هیچیک از اینها باعث نمی شود تا رهبری اکثریت نتیجه

گام های متزلزل "چپ" اکثریت

احمد آزاد

بگیرد که تهدید خامنه ای نه متوجه خاتمی که متوجه مردم است. در پایان اعلامیه نیز از "تمامی نیروهای تحول خواه و اصلاح طلب

"دعوت می شود تا با این تهاجم مقابله کنند.

در اعلامیه ای به تاریخ

۲۸ تیرماه ۱۳۸۱ با عنوان "امکانات گسترده در راه پیشروی مبارزه برای دمکراسی"، هیات اجرایی اکثریت به تطیل کوتاهی از شرایط ایران پرداخته و با تکیه بر تظاهرات دانشجویان و حرکت های کارگری و ... می گوید: "شرایط جدید امکانات گسترده تری را برای پیشروی مبارزه دمکراتیک در جامعه ما پدید آورده است" و با تکیه بر این ارزیابی ادامه می دهد: "در میان اصلاح طلبان درون و پیرامون حکومت نیز اکنون بحث ماندن یا استعفاء و خروج از ارگانهای حکومتی بالا گرفته است. حضور اصلاح طلبانی که در درون حکومتند تنها در صورت برخورد قاطع و استفاده از اهرمهای قدرت در سطوح مختلف در راه پیش برد جنبش اصلاحات حتی به قیمت تلاش محافظه کاران به برخورد خشن و حذف آنان از حکومت می تواند معنایی اصلاح طلبانه داشته باشد." "رهبری اکثریت به اصلاح طلبان درون حکومت رهنمود می دهد، که بمانند و مقاومت کنند و اگر هم شغل و منصب خود را از دست دادن چه باک، اصلاح طلبی واقعی چنین است. رهبری اکثریت از خود نمی پرسد که این اصلاح طلبان درونی چه کسانی هستند؟ چرا تا کنون به قیمت پست و مقام خود مقاومت نکرده اند؟ آیا اصلاً تمایلی به مقاومت دارند؟ از همه مهمتر این سیاست چه ربطی به سند سیاسی دارد که در بند پنجم خود معترف به شکست سیاست های اصلاح طلبان است.

در بیانیه ای به تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۸۱ هیات سیاسی اکثریت مواضع خود را "پیرامون روندهای سیاسی کشور" تشریح می کند. در بند سوم آمده است: "

اکثریت قاطع مردم خواهان تغییر وضع موجودند. نیروی خواهان حفظ وضع موجود، پایه های اجتماعی نیروهای محافظه کار، بازهم کاهش یافته و بر اساس نظرسنجی ها به کمتر از ده درصد محدود گردیده است. "رهبری اکثریت" نیروهای خواهان حفظ وضع موجود "را تنها به طرفداران جناح خامنه ای محدود می کند و زیرکانه اصلاح طلبان حکومتی را به صف نیروهای تحول خواه در ایران می کشاند، بدون آن که پیرامون برداشت دیگر نیروها از "وضع موجود" و "خواست تغییر وضع موجود" توضیحی دهد. رهبری اکثریت از نیروهای خواهان حفظ جمهوری اسلامی تا کسانی که خواهان تغییر آن و شکلگیری یک جمهوری عرفی هستند، همه را در یک صف قرار می دهد. آیا از نظر رهبری اکثریت بین آن نیرویی که خواهان حفظ این نظام است (مثلا آقای خاتمی)، و آن نیرویی که خواهان تغییر آن است، فرقی نیست؟ در بخش پایانی بیانیه با تیتراژ "پاسخ به نیازها و ضرورت های سیاسی کنونی" آمده است: "مقابله با محافظه کاران نیازمند همسویی و اقدام هماهنگ همه نیروهای معتقد به پیشروی و تعمیق اصلاحات با حفظ تفاوت های نظری و عملی آنهاست. هموار کردن این راه نیازمند درهم شکستن مرز خودی و غیر خودی در حوزه حقوق شهروندی توسط نیروهای اصلاح طلب و اقدام عملی در راه شعار ایران برای همه ایرانیان است. تمایزات عملی و نظری نباید مانع از اقدام همسوی نیروهای متفاوت اجتماعی با حفظ سیمای متفاوتشان در برابر نیروهای تمامیت خواه گردد."

در این بند رهبری اکثریت همچنان اصلاح طلبان را خطاب قرار داده و از آنها می خواهد تا مرز خودی و غیر خودی را بشکنند و با دیگر نیروها و به تبع اولی با اکثریت دست همیاری و همراهی دهند. اما همزمان در بند اول همین بخش به گسترش نافرمانی مدنی توسط مردم به عنوان ابزار مبارزه ای موثر توده ها اشاره می کند. آیا سیاستی مغشوش تر از این می توان متصور بود. اکثریت از بخشی از حکومت ایران می خواهد تا دست در دست اپوزیسیون به جمع نافرمانان مدنی

بپیوندند. مثلا وزیر کشور و وزیر کار شانه به شانه کارگران در خیابان ها اعتراض کرده و راهپیمایی کنند!!

بررسی مواضع سیاسی اتخاذ شده در فاصله هشت ماه گذشته بوضوح نشان می دهد رهبری اکثریت، علیرغم برخی نشانه های تغییر، همچنان سیاست قدیمی این سازمان را دنبال می کند. سیاستی که گرانیگاه تحولات را همچنان در درون حاکمیت جستجو می کند. در این مورد بحثی که فریدون احمدی، یکی از نویسندگان سند سیاسی این سازمان، در نشریه کار (شماره ۲۹۱-۸ آبان ۱۳۸۱) طرح کرده است، به بهترین شکل گویای بن بست کنونی چپ اکثریت است.

فریدون احمدی در نوشته خود طرح می کند که قراری را به اجلاس شورای مرکزی این سازمان داده است. وی با اشاره به اوضاع بحرانی جامعه و شرایط منطقه، چنین ارزیابی می کند که لازم است تا رهبری اکثریت نظر روشن و صریحی پیرامون دو موضوع زیر داشته باشد:

۱- دیدگاه نسبت به موقعیت و وضعیت کنونی اصلاح طلبان حکومتی

۲- مساله آلترناتیو

و سپس با توجه به اهمیت مسئله، قرار زیر را برای تصویب در شورای مرکزی ارائه می کند:

"برنامه، سیاست و روش های سیاسی اصلاح طلبان حکومتی به شکست انجامیده و به بن بست رسیده است. پاسخگویی به مساله اصلی جامعه ما یعنی حل معضل حاکمیت یک نظام دین سالار، با حفظ ساختارهای سیاسی موجود که اساس سیاست اصلاح طلبان حکومتی را شکل می دهد، ناممکن است.

گرانیگاه و نیروی تحولات در بیرون حاکمیت قرار داشته و بر بستر تضاد مردم و حاکمیت و تعارض بین خواسته های مردم با محافظه کاران حاکم شکل می گیرد.

ایجاد هرگونه امید که اصلاح طلبان حکومتی می خواهند و یا می توانند پاسخ گوی نیازهای اساسی سیاسی جامعه بوده و امر توسعه سیاسی را به پیش برند، توهم پراکنی است.

راه کارهایی که شکستن چارچوب نظام سیاسی مستقر، تغییر قانون اساسی و ارائه آلترناتیو سیاسی را مد نظر قرار می دهند، می توانند راهگشا و پاسخگوی مسایل کلیدی و اساسی سیاسی کشور باشند."

آنچه که فریدون احمدی می گوید تا از طریق این قرار به تصویب برساند، چندان دور از سند مصوبه اکثریت نیست. ولی عملکرد رهبری اکثریت در همین فاصله همخوانی با سند سازمانی نداشته است. فریدون احمدی سعی دارد تا به تصویب رساندن این سند، رهبری اکثریت را به رعایت چارچوب سند سازمان وادار سازد. این قرار تصویب نشد. موضوع اصلی این قرار همانا پذیرش اصلاح ناپذیری رژیم و جستجوی راه حل در بیرون از حکومت می باشد. ظاهرا سازمان اکثریت هنوز آمادگی لازم برای تغییر "گرانیگاه تحولات" از درون رژیم به بیرون آن را ندارد.

این بررسی با آخرین موضعگیری اکثریت پیرامون شرکت در انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا به پایان می رسد. رهبری اکثریت در یک اعلامیه توضیحی بسیار مختصر و کوتاه (هشتم دی ماه ۱۳۸۱) می گوید:

"با وقوف به محدودیتهای غیر دموکراتیک بسیار، که بر قانون این انتخابات حاکم است و بر اجرای آن اعمال خواهد شد، و علیرغم میدان تنگی که حاکمیت جمهوری اسلامی برای عمل شوراهای قایل است، انتخابات شوراهای خود آن ها را عرصه مناسبی برای برآمد نیروهای چپ، دموکرات و مستقل از جناحهای حکومتی، برای مقابله مستقیم با بخشی از انبوه دشواریهای مردم، و برای همکاری نیروهای نامبرده می داند و نیروها و چهره های چپ و دموکرات کشورمان را به ثبت نام برای نامزدی در انتخابات شوراهای فرا می خواند."

در همین پنج خط چند حکم آمده است که تا کنون نه سازمان اکثریت ونه هیچ کس دیگری پیرامون آنها سندی اثباتی ارائه نکرده است:

- میدان عملی هر چند تنگ برای شوراهای

وجود دارد.

- نیروهای چپ و دمکرات خارج از حکومت می توانند در جمهوری اسلامی کاندید شده و انتخاب شوند.

- شوراهای اسلامی کنونی امکانی برای مقابله با انبوه دشواریهای مردم می باشد. - نیروهای چپ و دمکرات می توانند با فعالیت در شوراهای ، همکاری های دمکراتیک را تجربه کنند.

رهبری اکثریت نه در این اعلامیه و نه بعد از آن هیچ استدلالی دال بر اثبات این احکام ارائه نکرده است. این در شرایطی است که انتقادات بسیاری به انتخابات در جمهوری اسلامی و کارکرد عملی و واقعی شوراهای اسلامی شهر و روستا چه در مطبوعات اپوزیسیون و چه در مطبوعات درون کشور طرح شده است. ارزیابی عملکرد اولین دوره شوراهای اسلامی شهر و روستا لازم و باید صورت گیرد. ولی بهتر بود که رهبری اکثریت با توجه به سطح انتقادات از کارکرد اولین دور شوراهای شهر و روستا در جمهوری اسلامی، حداقل دلایل خود برای اتخاذ

چنین سیاستی را توضیح می داد. در حال حاضر تنها اصلاح طلبان و نیروهای هوادار آنها از این انتخابات حمایت کرده و لزوم شرکت در انتخابات شوراها را تبلیغ می کنند. سیاست شرکت در انتخابات شوراها تداوم سیاست حمایت از اصلاح طلبان است و طبعاً مغایر با سند سیاسی سازمان اکثریت.

این بررسی هر چند کوتاه نشان می دهد که سیاست سازمان اکثریت همچون گذشته حول محور نگاه به بالا و یافتن راه حل در درون حکومت استوار است. جناح چپ این سازمان، علیرغم کسب پست های اجرایی و سیاست گذاری، در عمل توان کاربست دیدگاه های سیاسی اعلام شده خود را ندارد.

فریدون احمدی در مقاله فوق اشاره می کند که وجود اکثریت ضعیفی از رای دهندگان به "پلاتنفرم چپ" در شورای مرکزی و هیات سیاسی به این معنی نیست که این دو ارگان می خواهند و یا می توانند سیاستی متناسب با پلاتنفرم خود را پیش برند. وی این پدیده را ناشی

از عدم شکلگیری فراکسیون نظری و وجود نیروی بینابینی در اکثریت ارزیابی می کند. به نظر من این به تنهایی پاسخگوی مشکل جناح چپ اکثریت نیست. جناح چپ اکثریت خود نیز هنوز با تفکر "رفرم در جمهوری اسلامی" تسویه حساب نکرده است. اگر نیروی چپ اکثریت خود به خط مشی سیاسی که تبلیغ می کند، عمیقاً معتقد باشد و از آن در هر شرایطی دفاع کند، در شرایط کنونی که ایده امکان اصلاح حکومت اسلامی از درون حتی از سوی برخی از چهره های خود رژیم نیز زیر سوال رفته، می تواند مرجع نیروی بینابینی قرار گیرد. ولی تجربه این هشت ماه نشان می دهد که جان سختی تفکر گذشته در اکثریت بیش از آن بود که تصور می شد. "چپ" اکثریت هنوز راه طولانی در پیش دارد، اما زمان زیادی در اختیار ندارد.



سیاست های ضد کارگری رژیم ، ...

از صفحه ۱۹

بحران اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی حاکم است. نظامی که نابودی زندگی آنان را هدف گرفته و مادام که این رژیم برسرکار باشد از تهاجم و تعرض علیه کارگران فروگذار نخواهد کرد. کارگران میهنمان در فرآیند مبارزات خود برای تحقق مطالبات صنفی و سیاسی خود ، حق ایجاد تشکل های مستقل کارگری و سراسری را باید کسب نمایند و با ایجاد تشکل های سراسری به اصلی ترین ابزار جلوگیری از تهاجمات و تعرض سرمایه داری و رژیم حامی آن ها دست خواهند یافت.

بی تردید برای تحقق خواست های کارگران و درهم شکستن تهاجم رژیم و عبور از مرحله تدافعی فعلی به مرحله تعرض ، از همین امروز باید مبارزه برای جلوگیری از اخراج ها را گسترش داد. باید مبارزاتی را در حمایت از بیکاران به راه انداخت. از همین امروز باید مبارزه برای دریافت به موقع حقوق را در واحدهای مختلف تولیدی و خدماتی گسترش داد. از همین امروز می توان مبارزه برای کسب حق اعتصاب را سازمان داد. از همین امروز چه در کارخانه و چه در میان بیکاران باید برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری مبارزه کرد. از همین امروز باید علیه این طرح و سیاست های ضد کارگری مشابه اعتراض و مبارزه نمود.

کمیسون کارگری سازمان اتحاد فداییان خلق ایران
بهمن ماه ۱۳۸۱

پرهیز از مبارزه برای تغییر شرایط را در بین کارگران گسترش می دهد. این طرح حمله به دستاوردهای مبارزاتی کارگران طی حداقل ۲۵ سال گذشته ، یعنی آن بخش از دستاوردهایی که کارگران در مبارزه با رژیم شاه و در انقلاب کسب کرده بودند خواهد بود.

بحران بیکاری و بیکارسازی کارگران ، اصلی ترین نشانه و دلیل شکست رژیم جمهوری اسلامی در عرصه زندگی اقتصادی و ساماندهی آن است. بیکارسازی کارگران به هر بهانه و توجیه و دلیلی باشد در درجه اول نشانه شکست مدیریت نظام اسلامی در تمامی عرصه هاست. امروز شاید موقتاً بتوان کارگرانی را که فاقد هرگونه تشکیلات مستقلی هستند به حاشیه راند ولی با اجرای خود این طرح انبوه بیکاران به حکم زندگی ناگزیر به مبارزه برخوانند خواست و علیه رژیم خود را سازمان خواهند داد و با عبور از موضع تدافعی فعلی ، تهاجم خود را برای برچیدن بساط این رژیم آغاز خواهند نمود. کارگران دریافته اند که این نظام عامل اصلی تشدید ، گسترش و ادامه

مروری بر مبارزات کارگران

سیر مبارزات کارگران ایران در چند ماه گذشته، چه از منظر مطالبات کارگری و چه از زاویه اشکال متنوع مبارزاتی آن، مشخصات حرکات و تجمعات اعتراضی جنبش کارگری در سال های اخیر را دارا بود و تغییر محسوس سبب به گذشته را نشان نمی دهد.

مجموع اطلاعات و آمار حرکات اعتراضی کارگری در ایران که در این دوره در رسانه ها بازتاب یافته است (که مطمئنا همه رویدادهای کارگری ایران را دربر ندارد و با کمبودهای معینی همراه می باشد) نشان می دهد که مبارزه برای دریافت حقوق معوقه، در راس مطالبات کارگری در این دوره بوده است. برای نمونه می توان از تجمع اعتراضی ۸۰۰ نفر از کارکنان لوله سازی خوزستان در مقابل "حوزه علمیه اهواز"، اعتراضات کارگران نساجی طبرستان قائم شهر، کارخانه چیت سازی بهشهر، کارخانه کفش زیربار کردستان، فرش گیلان و مسدودکردن جاده اصفهان - تهران توسط کارگران کارخانه نساجی بافتاز اصفهان، نام برد.

جلوگیری از اخراج کارگران که با عناوین مختلفی از سوی کارفرمایان دولتی و خصوصی انجام می گردد دومین خواست کارگری بوده که بیشترین تجمعات اعتراضی را سبب شده است. تحصن بیش از ۲۰۰ نفر از کارگران مجتمع دوچرخه سازی قوچان در اعتراض به اخراج ۳۰ نفر از کارگران، تجمع اعتراضی ۶۳۰ نفر از کارگران قرقه زیبا در مقابل کارخانه و چند روز بعد در مقابل بنیاد مستضعفان در ارتباط با جلوگیری از اخراج ۴۳۰ کارگر، اعتراض نمایندگان هزاران کارگر بیکار شده شهرداری تهران، نامه اعتراضی کارگران بیکار شده شرکت فرش و پتوی تبریز به دادستان کل کشور به منظور رسیدگی به وضعیت بلا تکلیف خود، تجمع اعتراضی ۱۵۰ نفر از کارگران شرکت کامجویان وابسته به معدن سنگرود در مقابل شرکت اصلی (البرز غربی) و ... نمونه های بارزی از چنین اعتراضاتی بوده اند.

هم چنین، خواست هایی چون اجرای طبقه بندی مشاغل، پرداخت وام مسکن در موعد مقرر، بهبود شرایط نامناسب کار، رسیدگی به وضعیت صنفی و شرایط سخت معیشتی کارگران، برکناری مدیریت نالایق، برخورداری از نمایندگان واقعی خود و مصون بودن آن ها برای طرح خواسته ها و مسائل کارگری از جمله مطالباتی بودند که کارگران به خاطر آن ها به تجمعات و حرکات اعتراضی دست زده اند. مبارزات کارگران ایران هم چنان بر محور خواست های صنفی با آرایش عمدتاً دفاعی جریان داشته است و بعضاً در مقابل عدم پاسخ گویی به مطالبات درخواستی شان، به دادن شعارهایی علیه مسئولین کارخانه و شعارهای پراکنده اما تند و شدید علیه سران فاسد حکومتی پرداخته اند.

گرچه این مبارزات اعتراضی در بسیاری از کارخانه ها به اشکال مختلف صورت گرفته است و خواست های عمومی کارگران را نشان می دهد اما هنوز به صورت پراکنده و در سطح یک کارخانه یا کارگاه محدود مانده است. کارگران هنوز از تشکل های مستقل برخوردار

نبوده و تنها در موارد معدودی توانسته اند که سخنگو و یا نماینده ای را از طرف خودشان انتخاب و برای مذاکره حول خواسته هایشان معرفی کنند. نمایندگانی که در چارچوب نظام ضدکارگری جمهوری اسلامی هیچ مصونیتی نداشته و خطر دستگیری، زندان و اخراج آن ها را تهدید می کند.

بازتاب وضعیت کارگران ایران در نهادهای کارگری بین المللی نیز کاملاً در گزارش سازمان بین المللی کار دیده می شود. چندی پیش سازمان بین المللی کار پس از اعزام هیات ویژه ای برای بررسی وضعیت تشکل های کارگری در ایران، گزارشی را منتشر کرد که در آن آمده است که در ایران آزادی تشکل های کارگری وجود ندارد و به همین دلیل "شورای اسلامی کار" که در حال حاضر به عنوان نماینده جامعه کارگری در ایران معرفی می شود را نمی توان تشکل واقعی کارگران قلمداد نمود. در این گزارش با اشاره به نقش مهم شورای اسلامی کار در دو دهه گذشته تاکید شده است که برای شکل گیری حرکات آزاد و مستقل کارگری در ایران باید برخی مواد قانون کار اصلاح شود. انتشار این گزارش با واکنش تند تشکل های حکومتی خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار مواجه گردید.

کارگران ایران به این حقیقت دست یافته اند که با ایجاد تشکل های مستقل، انتخاب نمایندگان واقعی خود و جلب حمایت دیگر اقشار جامعه مانند دانشجویان و معلمان و ... و حمایت از خواست ها و مبارزات آنان می توانند از درون این دور از مبارزات خودجوش، فرسایشی، پراکنده و بی برنامه بیرون بیایند و سهم و نقش سزاوار خود را در جنبش های جاری اجتماعی بازیابند.

علاوه بر موارد بالا به دلیل پایین بودن استانداردهای ایمنی در محل کار، چندین نفر دیگر نیز در این فاصله زمانی ۵ ماهه قربانی "حوادث کار" شده اند. خودکشی از سر استیصال از وضعیت دهشت بار اقتصادی نیز در میان کارگران ادامه داشته است. در شهریورماه، آزاد علیزاده، کارگر کارخانه چیت تهران به علت دریافت پاسخ منفی به درخواست دوهزار تومان مساعده دست به خودکشی زد که منجر به مرگش شد. ۳ روز بعد از این اتفاق دردناک، رحمت عمران ۵۸ ساله با ۲۵ سال سابقه کار مانند همکارش خود را در گوشه ای از کارخانه حلق آویز می کند که با متوجه شدن کارگران آن بخش از مرگ حتمی نجات می یابد. کارگران به دلیل شرایط سخت کار و وضعیت نابسامان معیشتی با مرگ تدریجی کلنجار می روند.

کمیسون کارگری سازمان اتحاد فداییان خلق ایران - دی ماه ۱۳۸۱

- مطالب مربوط به مسائل کارگری در بخش جنبش های اجتماعی سایت سازمان آرشیو می گردد. از جمله مقالات و اخباری که در این بخش درج گردیده، می توان به موارد زیر اشاره نمود:
- اخبار کارگری ایران مردادماه - شهریور - مهر - آبان - آذر

ماه ۱۳۸۱

- اخبار کارگری بین المللی ماه اوت تا ماه دسامبر ۲۰۰۲
- تاریخچه جنبش کارگری و سندیکای وابسته ۱۳۲۰-۱۳۲۷ - تألیف فرشید فریدونی
- گزارش سازمان بین المللی کار ۲۰۰۲
- و....

کمیسون کارگری سازمان اتحاد فداییان خلق ایران از تمام کسانی که به پی گیری مسائل کارگری علاقه مندند درخواست می کند که با ارسال اخبار، گزارشات، مقالات، ترجمه ما را در انعکاس موثرتر جنبش کارگری ایران و بین المللی یاری برسانند.

با کمکهای مالی خود
سازمان را در امر پیشبرد مبارزه
یاری کنید

اتحاد کار

شماره ۱۰۵ بهمن ماه ۱۳۸۱
زانویه ۲۰۰۳

ETEHADE KAR
JANUARY 2003
NO. 105

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD
B. P. N°. 351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرسهای سازمان در اروپا:
آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339
50525 KOLN
GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.
P.O. BOX 41054
2529 SHAUGHNESSY STREET
PORT COQUITLAM. B.C.
V 3 C 5 G O
CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

فاکس ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

بها معادل: ۱/۵ اارو

بیانیه اتحاد عمل برای دموکراسی

به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد انقلاب بهمن

نیاز امروز، اتحاد برای تحقق اهداف دموکراتیک انقلاب بهمن است

دموکراتیک مردم ایران شد. امروز ناقوس مرگ ارتجاع مذهبی به صدا در آمده است. سیمای پنهان ارتجاع مذهبی و قوانین قرون وسطایی در جریان زندگی و مبارزه روزانه مردم عریان شده است. تلاش جناحی از حکومت به سوق دادن نارضایتی های مردم به کشمکش های درونی حکومت و برای نجات رژیم اسلامی از ورطه سقوط، از رونق افتاده است. اینک رهائی از سلطه حکومت مذهبی آماج اصلی جنبش دموکراتیک مردم ایران است.

شکست انقلاب بهمن درس مهمی به همراه داشت. شکست انقلاب بهمن. نشان داد که فقط تاکید بر شعار های سلبی راه به جائی نخواهد برد و باید از همین امروز ماهیت و مضمون سیستم جایگزین موضوع و مساله عمومی جنبش مردم شود.

در آستانه بیست و پنجمین سالگرد انقلاب بهمن، جامعه ما در شرایط بحرانی همه جانبه ای قرار دارد. از یک سو حکومت اسلامی پس از بیست و چهار سال کشور را در آستانه ورشکستگی و سقوط قرار داده است و هنوز مردم کشور ما اسیر حکومتی هستند که مدعیان اصلاح طلبی در صفوف آن هم نیز، خود بر فساد ذاتی و شکست افسانه اصلاح پذیری رژیم شان اذعان دارند و از طرف دیگر، شرایط سیاسی در منطقه خاورمیانه در آستانه دگرگونی اساسی است و تحولات مهم و سرنوشت سازی در پیرامون کشور ما در حال وقوع است که مسلمانان در سرنوشت کشور بی تاثیر نخواهد بود.

اتحاد عمل برای دموکراسی تاکید دارد که در شرایط بحرانی کنونی هوشیاری و اقدام به موقع از سوی تمامی نیروهای طرفدار آزادی و استقلال ایران بیش از هر زمان دیگر یک ضرورت حیاتی است. ما از همین رو و با تاکید بر تقویت جنبش اعتراضی و دموکراتیک مردم، یک بار دیگر تمامی نیروهای طرفدار آزادی و عدالت اجتماعی را برای تحقق آزادی و دموکراسی در ایران حول محوری ترین خواسته های مردم فرا می خوانیم:

از نظر ما اساس خواسته های اساسی مردم عبارتند از:

در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ مردم ایران در تلاش برای برپائی ایرانی آزاد و به دور از دیکتاتوری و استبداد، در ابعاد میلیونی دست به قیام زدند و نظام شاهنشاهی را با همه ارگانهای سرکوب آن در هم کوبیدند. آن ها برخاستند تا ایرانی نو، آباد و مستقل بنا کنند. اما و از همان فریاد انقلاب، ندای احیای خودکامگی در شکل دیگری از سوی حاکمان جدید سر داده شد و با اعلام رژیم جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه کمتر تکمیل شد، انقلاب مردم برای اعمال اراده خود بر سرنوشت کشور برای دومین بار در تاریخ ایران ناکام ماند.

انقلاب بهمن ساختار قدرت سیاسی را دگرگون نمود. رژیم سلطنتی را سرنگون کرد. اما این بار دیکتاتوری دیگری یعنی رژیم ولایت فقیه از قعر قرون وسطی سر برآورد و استبداد مذهبی جایگزین استبداد سلطنتی شد. حکومت اسلامی تحقق آماج های دموکراتیک انقلاب بهمن را سد نمود. آزادی های اولیه مردم و دستاورد های انقلاب بهمن را، هر روز بیشتر از روز پیش به مسلخ برد. رفاه و آسایش مردم توسط تاراج گران به یغما رفت. حقوق ملی و انسانی خلغهای ایران به زیر چکمه های پاسداران اسلام لگدکوب شد. روندی که هم چنان ادامه دارد و جامعه ما را بعد از ربع قرن استیلای حاکمیت سیاه دیکتاتوری ترور و سرکوب در آستانه انقلابی دیگر قرار داده است.

هر چند انقلاب بهمن با روی کار آمدن حکومت اسلامی به شکست فرجامید و جنبش دموکراتیک و توده ای در ایران یکبار دیگر در دستیابی به هدف بنیان یک جامعه آزاد و متکی بر اراده مردم با شکست مواجه شد. اما مبارزه برای برچیدن بساط بختک جدید اختناق بر جامعه متوقف نشد و این بار در ابعاد توده ای ادامه یافت. مردم ایران مقهور شکست نگشتند. و قدرت عمل جنبش مدنی امروز در به تنگنا کشاندن حکومت اسلامی حاصل تداوم بی وقفه این مبارزه است. انقلاب بهمن زمینه ساز تحولی مهم در آگاهی توده ها، صف بندی ها و چشم انداز جنبش

ادامه در صفحه ۱۷